

زندگی و پیام

عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ

مہر شکر

سید جمال الدین محبازی

زندگی و پیام

حضرت مسک
عجل الله تعالی فرجه

سید جمال الدین محبازی

ویژہ جوانان و نوجوانان

زندگی و قیام حضرت مهدی (علیه السلام)

مؤلف: سیدجمال الدین حجازی

ناشر: انتشارات نصر

تهران صندوق پستی ۱۴/۱۳۴۷

چاپ اول: نیمه شعبان ۱۴۰۴ ه. ق.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرين

شما الامام الميرزا محمد باقر المنظر المهدي

تقدیم به:

یازدهمین فرزند معصوم علی و زهرا (ع)،

دوازدهمین امام شیعه،

چهاردهمین معصوم و آخرین جانشین رسول اکرم (ص)،
خورشید پنهان، حضرت مهدی علیه السلام.

بامید روزی که چشمهای منتظرمان بیدارش فروغ گیرد و
قلبهای هجران کشیده مان، حیات یابد.

در آرزوی روزی که با قیام مقدسش، ظلم و ستم از پهنه ی
گیتی برچیده شود و زمین سرشار از عدل و فضیلت گردد.

حضرت امام صادق عليه السلام:
«آيَاتُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمٌ يَتَّقُونَ الْقَائِمَ، وَيَوْمُ الْكُرَّةِ، وَ
يَوْمُ الْقِيَامَةِ.»

روزهای خداوند عزوجل، سه روز است: روز قیام
حضرت مهدی، قائم آل محمد علیه السلام، و روز
رجعت، و روز قیامت.

«نقل از کتاب اثبات الهداة،

جلد سوم، صفحه ۴۵۷ حدیث ۹۲»

بعنوان مقدمه:

چنانکه در عنوان کتاب ملاحظه نمودید، این کتاب در دو بخش کوتاه نگارش یافته که قسمت اول آن برای نوجوانان و کودکان تنظیم شده و بخش دوم، ویژه‌ی جوانان. و اینک، نخستین بخش کتاب را که برای نوجوانان عزیز تهیه شده، با هم میخوانیم:

سامره یکی از شهرهای عراق است که در یک منطقه نسبتاً خوش آب و هوا کنار رود دجله قرار دارد. هنگامیکه افراد ارتش و گروههای نظامی، در بغداد زیاد شد و زندگی در آنجا دشوار گردید، بدستور «معتصم» که از زمامداران عباسی بود در سال ۲۲۱ بعد از هجرت، شهر سامره را ساختند و نظامیان را به آنجا بردند، بعد هم بزرگان دولت و ارتش نیرومند کشور، به سامره منتقل شدند و این شهر، بصورت یک «منطقه نظامی» درآمد، از این رو آنجا را «عسکر» گفتند، یعنی جایگاه ارتشیان.

کنترل شدید

امام دهم و امام یازدهم (ع) را نیز «عسکری» می نامند، این بخاطر آن است که بدستور متوکل، این دو امام بزرگوار شیعه را به این منطقه نظامی آوردند تا از نزدیک، مراقب آنها باشند و زندگی شان را کنترل کنند.

ولی چرا زمامداران عباسی، از امام یازدهم (ع) که هنوز در سن کودکی بود، اینهمه وحشت داشتند؟ چرا او را به همراه پدر بزرگوارش به سامره آوردند و در یک منطقه‌ی نظامی، تحت کنترل شدید قرار دادند؟ حالا خوب دقت کنید تا به این مطلب پی ببرید:

زمامداران عباسی، خبرهای گوناگونی شنیده بودند و بوسیله‌ی افراد راستگو، از قول پیامبر اکرم (ص) مطالبی را فهمیده بودند که خلاصه‌ی آن اخبار این بود:

۱- پیامبر اکرم (ص) فرمود: بعد از من «دوازده نفر» جانشین من هستند.

۲- تمام این دوازده نفر، از دودمان خود من، یعنی از «قریش» هستند.

۳- دوازدهمین جانشین من، فرزند حضرت عسکری (ع) است که همانا من است، یعنی «م ح م د» نام دارد.

۴- او نهمین فرزند امام حسین (ع) است که اسم دیگرش «مهدی» است.

۵- حضرت مهدی (ع) روزی متولد می‌شود، او همه‌ی دولت‌ها و زمامداران ستمگر را نابود می‌نماید، بر سراسر جهان حکومت می‌کند و عدالت و یکتاپرستی را جایگزین ظلم و بیدادگری می‌سازد.

زمامداران خونخوار عباسی، این خبرها را شنیده بودند و می‌دانستند حضرت مهدی (ع) هنوز بدنیا نیامده و قیام نکرده، و گرنه اینهمه قدرتهای ستمگر بر مردم حکومت نمی‌کردند. از این

رو تمام نیروی خود را بکار انداختند و ماموران پنهان و آشکار را گماشتند تا زندگی امام یازدهم (ع) را کنترل کنند.

سال ۲۳۲ هجری

زامداران عباسی، با همه‌ی قدرتشان تلاش می‌کردند تا از ولادت حضرت مهدی (ع) جلوگیری کنند و نگذارند او بدینا بیاید. بهمین خاطر متوکل، در سال ۲۳۲ هجری، امام دهم (ع) و فرزندش را به سامره آورد تا اگر پسر امام دهم، یعنی حضرت عسکری (ع) بزرگ شد و خواست ازدواج کند، او را بکشد و نگذارد فرزندش که همان مهدی (ع) است، متولد شود.

سالها گذشت، پس از متوکل فرزندش «منتصر» در سال ۲۴۷ هجری به حکومت رسید و ده سال بعد، پسر عمویش «معتصم» بر مسند قدرت و ریاست نشست. او در سال ۲۵۲ هجری از حکومت استعفا داد و پسر عمویش «معتز» را زامدار مردم ساخت. در طول این سالها، حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) همچنان تحت مراقبت کامل طاغوتیان قرار داشتند و در شهر سامره در آن شرایط پرخفقان و دشوار، زندگی می‌کردند.

امام (ع) در زندان

تمام حکومت‌های طاغوتی و دولتهای ستمگر، در طول این سالها، می‌کوشیدند تا زندگی حضرت عسکری (ع) را دقیقاً کنترل کنند، مدت زیادی آن حضرت را در زندان نگهداشتند، بعد هم رفت و آمد زنان و مردان را بخانه‌ی او، زیر نظر داشتند و مراقب بودند که اگر امام یازدهم (ع) ازدواج کرد، همسر آنحضرت

را شناسائی کنند و اگر فرزندی به دنیا آورد، فوری او را بکشند تا مبادا «مهدی» (ع) که آخرین جانشین پیامبر اکرم (ص) و دوازدهمین امام شیعیان است متولد شود و حکومت‌های ستمگر و طاغوتی را نابود سازد.

ولی آیا این قدرتمندان ظالم، با همه‌ی نیرو و تلاششان، موفق شدند از ولادت «حضرت مهدی (ع)» جلوگیری کنند یا نه؟

پیک امام (ع)

کیست در می‌زند؟ الان آمدم.

با عجله آمد، در را باز کرد، همینکه چشمش به خدمتگزار امام هادی (ع) افتاد سلام کرد و گفت:

کافور تو هستی؟ چه شده است؟

کافور گفت: آقا حضرت هادی (ع) شما را احضار

فرموده‌اند.

کافور این جمله را گفت و رفت.

بشر بن سلیمان نیز لباس پوشید و خود را آماده کرد تا هر چه زودتر به خدمت امام زمانش حضرت هادی علیه السلام که دهمین امام شیعیان هستند برسد.

«بشر بن سلیمان» همسایه‌ی امام هادی (ع) در سامرا بود و از دوستان آنحضرت بشمار می‌رفت. او از فرزندان (ابوایوب انصاری) بود که نزد پیامبر اکرم (ص) مقام والایی داشت.

از اینجا دنباله‌ی این ماجرای جالب و پرهیجان را از زبان خود بشر بن سلیمان می‌شنویم او می‌گوید:

از منزل بیرون آمدم، بخانه‌ی امام هادی (ع) رفتم، وارد
اطاق شدم، سلام کردم و نشستم حضرت هادی، سلام مرا جواب
دادند و فرمودند:

ای بشر تو از فرزندان انصار هستی، وفاداری و دوستی
نسبت بما همیشه در میان شما بوده، اینک که تو را احضار
کرده‌ام می‌خواهم فضیلت والا و مقام پرافتخاری را نصیبت
گردانم و به یکی از رازها و مسائل محرمانه آگاهت سازم.
سپس آن بزرگوار، نامه‌ئی سراسر لطف و سرشار از
زیبائی بخط رومی نوشتند، با نگین انگشترشان که نام و امضای
آن حضرت بود، آنرا مهر نمودند، کیسه‌ی زرد کوچکی که در آن
دویست و بیست اشرفی بود، آوردند. پولها و نامه را بمن دادند و
گفتند:

اینها را بگیر و به بغداد برو، وقتی به شهر بغداد رسیدی،
خود را کنار رودخانه‌ی فرات برسان، صبح گاهان می‌بینی چند
قایق به آنجا می‌آید و کنار ساحل می‌ایستد در این قایق‌ها، اسیران
جنگی هستند، وقتی اسیران را پیاده می‌کنند، دختری را می‌بینی
که میان اسیر شده‌ها است، در این هنگام گروهی از ماموران
دولت و برخی از جوانان عرب گرد می‌آیند، مردی را بنام «عمرو
بن یزید نخاس» صدا می‌زنند. آن مرد یک یک زنان اسیر را
می‌آورد و تحویل می‌دهد، تا وقتی که نوبت به دختری می‌رسد
که در اوج عفت و پاک‌دامنی و بزرگواری است، و هرگز
نمیگذارد کسی او را ببیند و راضی نمی‌شود که او را به ماموران
ستمگر در بار بسپارند. در این هنگام تو برخیز، نزد آن مرد برو و به

او بگو: «من نامه‌ئی همراه دارم که یکی از شخصیت‌های برجسته، بخط رومی نوشته و سخاوت و عظمت و بزرگواری خود را در آن شرح داده، نامه را بگیر و به این بانوی با عفت نشان بده، بگذار آنرا مطالعه کند، اگر راضی شد به خانه‌ی صاحب نامه بیاید، من نمایندگی دارم که او را نزد نویسنده‌ی این نامه ببرم».

وقتی سخنان امام هادی (ع) تمام شد و دستورات لازم را دادند. نامه و پولها را از حضرت گرفتم، خداحافظی کرده و برای انجام ماموریت، رهسپار بغداد شدم.

هنگامیکه به شهر بغداد، یعنی پایتخت کشور عراق رسیدم طبق فرمان امام (ع) نزدیک رودخانه‌ی فرات رفتم، ساعتی نگذشته بود که قایق‌ها رسیدند، کنار ساحل ایستادند، اسیران جنگی پیاده شدند مردان عرب گرد آمدند، سرو صدا و هیاهوی آنان فضا را پر کرده بود.

من مراقبت نمودم تا بینم چه کسی را بنام «عمرو بن یزید نخاس» صدا می‌زنند، عده‌ی دیگری از مردان، قایق‌ها را ترک گفتند، ناگهان متوجه شدم یکی از مردان را به همان اسم صدا می‌زنند، لحظاتی گذشت خود را به آن مرد رساندم، نامه‌ی حضرت هادی (ع) را به او نشان دادم و همانگونه که امام (ع) دستور داده بودند با وی سخن گفتم.

«عمرو بن یزید» نیز پیشنهاد را پذیرفت، نامه را گرفت نزد آن دختر با فضیلت و بزرگواری برد و گفت: این نامه را بخوان. وقتی نامه را باز کرد، نگاهش بخط امام (ع) افتاد، کلمات آنرا زیر لب زمزمه کرد، ناگهان قلبش طپید، اشک در

دیدم گانش حلقه زد، سوگند یاد کرد و گفت: باید مرا به نماینده‌ی صاحب این نامه بسپاری.

سرگذشت عجیب

نماینده حضرت هادی (ع) ماجرا را اینطور تعریف کرد:
دختر جوان و با فضیلت، بی نهایت خوشحال بود، او به همراه من آمد و وقتی بمحلی که در بغداد اجاره کرده بودم رسیدیم، دیدم نامه‌ی حضرت هادی (ع) را با اشتیاق بسیار می خواند، خطهای زیبا و ظریف آنرا می بوسید، نامه را روی چشمها و مژه‌هایش می گذارد، گاهی هم بر صورتش می نهاد و با قلبی پر از محبت، بی تابانه نامه را می بوسید. من که از رفتار او تعجب کرده بودم پرسیدم:

تو چطور نامه‌ی را می بوسی که نویسنده‌ی آنرا هرگز ندیده و نمی شناسی؟

او گفت: چطور نسبت به مقام فرزندان پیامبران ناآشنایی، خوب بحرفهایم گوش کن و به سخنانم دل بسپار.
آیا تو فکر می کنی من یک اسیر جنگی هستم؟! من دختر «یشوعا» هستم، مادر من فرزند یکی از دوستان و یاران حضرت مسیح (ع) است «شمعون» که جانشین حضرت عیسی (ع) بود، جد بزرگ من می باشد. اینک خوب توجه کن تا سرگذشت عجیب خود را برایت تعریف کنم:

سیزده سال بیشتر از عمرم نگذشته بود که پدر بزرگم، تصمیم گرفت پسر عمویم را بهمسری من درآورد، جشن بزرگی

برای انجام مراسم عروسی من و پسر عمویم آماده شد، سیصد نفر از یاران حضرت مسیح (ع)، که همه دارای عظمت مذهبی و مقام‌های مهم بودند در این جشن شرکت کردند، هفتصد نفر از بزرگان مملکتی و چهارهزار نفر از نظامیان و سران ارتش حاضر شدند، سپس تخت باشکوه و گرانبه‌ای را که به جواهرات زیادی آراسته شده بود روی چهل پایه قرار دادند، وقتی پسر عمویم را روی آن تخت درخشان و پر جواهر نشانند و صلیب‌ها را برافراشتند و بزرگان مذهبی برای انجام مراسم عروسی جلو آمدند، ناگهان صلیب‌ها فرو ریخت. پایه‌های محکم تخت جواهرنشان شکست، صدای هولناکی همه جا پیچید، پسر عموی بیچاره‌ام بیهوش شد و از تخت به زمین افتاد، رنگ از صورت‌ها پرید و ترس و وحشت عجیبی سرپای مردان روحانی مسیحی را فرا گرفت.

وقتی بزرگ روحانیون مسیحی این منظره‌ی وحشتناک را دید رو به پدر بزرگم نمود و گفت:

ای پادشاه روم، از این عروسی صرف‌نظر کن و ما را از دیدار این اوضاع شوم که نشانه‌ی نابودی مسیحیت و پادشاهی شماست معاف‌دار. با اینکه پدر بزرگم نیز این حادثه‌ی عجیب و پروحشت را بفال بد گرفته بود و شوم می‌دانست دستور داد بار دیگر، پایه‌های تخت را درست کنند، صلیب‌ها را بیاورند، و پسر عمویم را بر تخت بنشانند تا بهرگونه شده مراسم عروسی انجام پذیرد.

فرمان پادشاه روم اجرا شد، تخت جواهرنشان روی چهل پایه‌ی محکم قرار گرفت، دو مرتبه صلیب‌ها برافراشته شد، و بار

دیگر پسر عمویم روی تخت نشست. اما همینکه روحانیون مسیحی خواستند مراسم عروسی را برگزار کنند، ناگهان پایه های تخت شکست، صلیب ها فرو ریخت و باز همان حادثه ی وحشتناک تکرار شد.

مردم که این بار خیلی ترسیده بودند، فرار کردند، اوصاع جشن بهم ریخت و پدر بزرگم با ناراحتی و اندوه فراوان به اطاق خود بازگشت.

رؤیای شیرین

آن شب، شب عجیبی بود، شبی که سرنوشت مرا تغییر داد، من نیز در حالیکه از حادثه ی جشن آنروز نگران بودم، به رختخواب رفتم و خوابیدم. اما خواب بسیار عجیب و شیرینی دیدم که مسیر زندگی ام را عوض کرد.

رؤیا این بود: در قصر پرشکوه و با عظمت پدر بزرگم بودم، اما در جای تخت جواهر نشان، منبری بود که نور از آن میدرخشید. در آن هنگام دیدم که حضرت مسیح علیه السلام و جانشین او شمعون به همراه گروهی از یاران شان، در قصر جدم پادشاه روم، گرد آمده اند.

چند لحظه بعد، حضرت محمد (ص) که آخرین پیامبر است و دامادش که جانشین او نیز می باشد به همراه گروهی از فرزندان او وارد قصر شدند.

حضرت عیسی (ع) به استقبال حضرت محمد (ص) شتافت، پیغمبر اکرم به او فرمودند:

ای روح خدا، من آمده‌ام دختر جانشین شما را برای
فرزندم خواستگاری کنم. درحالی‌که به امام حسن عسکری (ع)
اشاره می‌فرمود. حضرت عیسی (ع) نگاهی به شمعون کرد و
گفت:

شرافت و عظمت بسوی تو آمده با این ازدواج پرشکوه و
مقدس موافقت کن.

شمعون نیز پذیرفت و گفت:

موافقم.

سپس محمد (ص) بر فراز آن منبر پر نور رفت، سخنانی
بیان فرمود، مرا بهمسری فرزندش حضرت عسکری (ع) در آورد،
فرزندان خود و حضرت عیسی و یارانش را بر این ازدواج، شاهد
گرفت و بدین ترتیب مراسم عروسی من پایان یافت.

آنروز گذشت، اما مهر و محبت امام حسن عسکری (ع)
چنان قلب و روح مرا تسخیر کرده بود که نه میل غذا خوردن
داشتم و نه آب نوشیدن.

ناگهان از خواب پریدم، اما رؤیای شیرین و جالبی را
که دیده بودم، فکرو روح مرا عوض کرد و قلبم را سرشار از محبت
حضرت عسکری (ع) نمود.

ترسیدم اگر این رؤیا را برای پدر بزرگم تعریف کنم، مرا
بکشد. از این رو، خوابم را به هیچکس نگفتم و آن را چون رازی
از همه مخفی نمودم.

روزها گذشت اما هر روز من ضعیف‌تر شدم و رنجورتر،
تا اینکه سخت مریض شدم و در بستر افتادم، پدر بزرگم از بیماری

من خیلی ناراحت و نگران شده بود، تمام پزشکان متخصص را به بالینم آورد، برای درمان من از همه کمک خواست، اما هیچ نتیجه‌ئی نگرفت و روز بروز بیماری‌ام بیشتر می‌شد.

وقتی پادشاه روم، از درمان من ناامید گردید، کنار بستم نشست و آرامی گفت:

دخترم، نور چشمم، هر خواهسته‌ئی داری بگو، هر چه می‌خواهی بیان کن تا برایت انجام دهم، خواهسته‌ات چیست؟
 من گفتم: اگر درب زندان‌ها را بگشائی، غل و زنجیر از دست و پای اسیران مسلمان باز کنی و آنها را آزاد سازی، امید دارم حضرت عیسی (ع) و مادرش، مرا شفا دهند.

پادشاه روم، خواهش مرا پذیرفت و زندانیان اسیر را آزاد کرد، من نیز بظاهر خود را شفا یافته نشان دادم، کمی غذا خوردم و آغاز بهبودیم را بآنها نوید دادم.

پدر بزرگم که از این ماجرا خیلی خوشحال شده بود، دستور داد اسیران مسلمان را احترام کنند و نیازهای آنان را برآورند.

چهارده شب گذشت، برای دومین بار، رؤیای عجیب و سرنوشت‌سازی دیدم:

رؤیای سرنوشت‌ساز

همچنانکه در بستر افتاده بودم ناگهان چشم گشودم دیدم حضرت فاطمه علیها سلام، بهمراه حضرت مریم آمده و بر بالینم نشسته‌اند حضرت مریم روبمن کرد و در حالیکه بحضرت

زهرا(ع) اشاره می نمود گفت: این بانوی بانوان جهان و مادر شوهر
توست.

من دامن مقدس حضرت زهرا(ع) را گرفتم، اشک
ریختم و از اینکه امام حسن عسکری(ع) بدیدارم نیامده شکایت
کردم.

حضرت فاطمه(ع) بمن فرمودند: او به ملاقات تو نخواهد
آمد زیرا تو بخدای یگانه ایمان نداری و مسیحی هستی، این
خواهر من مریم (مادر عیسی) است که از دین توبه خدا پناه
می برد. اینک اگر میخواهی خدا و عیسی و مریم از تو خوشنود
باشند و اگر میل داری فرزندم به دیدارت بیاید، به یگانگی خدا و
رسالت آخرین پیامبرش حضرت محمد (ص) ایمان بیاور و
گواهی ده.

من فوراً یکتائی خدا را شهادت دادم و به رسالت پیامبر
اکرم(ص) که آخرین فرستاده‌ی الهی است اقرار کردم.
سپس حضرت زهرا(ع) مرا در آغوش گرفت، از همان
لحظه حالم کاملاً خوب شد و بیماری ام برطرف گردید.
آنگاه حضرت فاطمه(ع) رو بمن کرد و گفت:
منتظر فرزندم حسن عسکری باش که بزودی او را نزدت
می فرستم.

در این هنگام از خواب بیدار شدم اما دیگر یک مسیحی
نبودم، بلکه بوسیله بانوی بانوان، حضرت زهرا(ع) به دین مقدس
اسلام گرویده بودم.

بی تابانه منتظر دیدار امام حسن(ع) بودم، شوق فراوانی

برای ملاقات آنحضرت احساس می کردم، بالاخره روز پ پایان رسید، باز هم تاریکی شب همه جا را فرا گرفت و من به امید دیدار آن یار مهربان به خواب رفتم.

سومین رؤیا

آن شب، امام را در رؤیا دیدم و در حالیکه از دوری اش شکایتها داشتم گفتم:

من که خود را در راه محبت و دوستی تو تلف کردم.

حضرت رو بمن کردند و فرمودند:

نیامدن من هیچ علتی نداشت جز آنکه تو غیر مسلمان بودی و اینک که به اسلام پیوستی، هر شب به دیدارت خواهم آمد تا لحظه ئی که در بیداری مرا ببینی و جدائی و دوری ما به ملاقات و دیدار تبدیل شود.

از همان شب تا الان هیچ شبی نگذشته که آن وجود عزیز را در خواب نبینم. بلکه هر شب به خوابم آمده و قلبم را که از محبتش سرشار است، آرامش بخشیده.

* * *

«بشر بن سلیمان» که خیلی تحت تاثیر سخنان او قرار گرفته بود و از شنیدن سرگذشت پرهیجان وی، سخت حیرت زده می نمود پرسید:

پس چطور شد که میان اسیران افتادی؟

دختر بزرگوار و با فضیلت جواب داد:

در یکی از شبها که مثل هر شب حضرت عسکری

علیه السلام را بخواب دیدم، امام (ع) بمن فرمودند:
 پدر بزرگت پادشاه روم، لشکری بجنگ خلیفه می فرستد
 و نبردی میان این دو قدرت نظامی آغاز می شود. خود را به لباس
 خدمتکار در آور، و بطور ناشناس بهمراه سایر زنان و پرستاران،
 خود را به پشت جبهه برسان.
 وقتی از خواب برخاستم، خیلی خوشحال بودم، چون
 بهمین زودیها می توانستم از کشور روم فرار کنم و بدیدار آقا
 برم.

جنگ و اسارت

همانگونه که امام (ع) فرموده بودند. اعلام جنگ شد،
 نظامیان رومی بدستور پادشاه، برای سرکوبی مسلمانان حمله
 کردند، من نیز لباس هایم را عوض کردم، لباس خدمتکاران جبهه
 را پوشیدم و میان زنان پرستار، نزدیک خط مقدم جبهه آمدم. در این
 هنگام پیشاهنگان و نظامیان مسلمان پیش تاختند. عده ئی را
 کشته و گروهی را اسیر نمودند، من هم میان اسیران قرار گرفتم و
 سرگذشتم بدینگونه که شنیدی پایان یافت.
 اما یادت باشد که تا الان به هیچکس نگفته ام که
 پدر بزرگم پادشاه روم است.

«بشر بن سلیمان» می گوید:

وقتی ماجرای عجیب زندگی او را شنیدم به وی گفتم:
 باور نکردنی است که تو از سرزمین روم باشی و به این
 خوبی به زبان عربی صحبت کنی.

او گفت:

پدر بزرگم در پرورش و آموزش من خیلی کوشید. یکی از زنان دانشمند را که چندین زبان می دانست استخدام کرده بود، او هر روز نزد من می آمد و زبان عربی را بمن یاد می داد، بهمین خاطر است که می توانم بزبان عربی صحبت کنم.

هدیه امام (ع)

«بشربن سلیمان» می گوید:

ما از بغداد حرکت کردیم تا به سامرا برگردیم و به حضور امام هادی علیه السلام برسیم.

راه بین بغداد و سامرا را پشت سر گذاشتیم، وارد شهر شدیم، یکسره بطرف منزل حضرت هادی علیه السلام آمدیم، در زده و وارد شدیم، وقتی بمحض امام (ع) رسیدیم، سلام کرده و نشستیم، حضرت رو به آن بانوی پرفضیلت نموده و پرسیدند:

عظمت و شرف خاندان پیغمبر (ص) را چگونه می دانی؟
آن دختر با عفت، پاسخی بسیار مؤدبانه به امام

علیه السلام داده و گفت:

من چه عرض کنم در باره ی مسئله ای که شما نسبت بآن داناتر و آگاه تر می باشید.

سپس امام هادی علیه السلام فرمودند:

می خواهم هدیه ئی به تو تقدیم کنم، ده هزار دینار پول، یا یک نوید و مرده ی بسیار جالب و خوشحال کننده، کدامیک را دوست داری، انتخاب با خودت.

وی گفت: مژده‌ی فرزندی بمن دهید.

حضرت فرمود:

تورا به فرزندی نوید می‌دهم که تمام جهان را از مشرق تا مغرب بتصرف خویش درآورد و بر همه‌ی عالم فرمانروا گردد، او جهان را سرشار از عدالت و فضیلت سازد، بعد از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد.

دختر جوان پرسید: آیا پدر این فرزند پر افتخار کیست؟

امام هادی علیه السلام پاسخ دادند:

پدرش همان کسی است که پیامبر اسلام (ص) در آن

شب، تورا برای او خواستگاری نمودند.

آیا در آن شب حضرت عیسی (ع) و جانشین او تورا

بهمسری چه کسی درآوردند و با کی ازدواج کردی؟

گفت: با فرزند ارجمنند شما حضرت امام

حسن علیه السلام.

حضرت پرسیدند: آیا او را می‌شناسی؟

جواب داد: از آن شبی که بوسیله‌ی حضرت زهرا

علیها سلام مسلمان شدم، هیچ شبی نبوده که او بیدارم نیامده

باشد، هر شب او را ملاقات کرده‌ام.

در این هنگام، امام (ع) به خدمتکارشان فرمودند:

«کافور» نزد خواهرم برو و بگوزود به اینجا بیاید.

«کافور» اطاعت کرد، از اطاق بیرون آمد، بدنبال خواهر

حضرت هادی علیه السلام شتافت، چند دقیقه‌ی بیش نگذشته بود

که درب اطاق باز شد خواهر ارجمنند امام (ع) که نامش

«حکیمه» بود وارد شد و سلام کرد، حضرت به او سلام نمودند و در حالیکه بآن دختر میهمان و تازه وارد اشاره می کردند فرمودند: خواهر، این زن همان کسی است که بتو گفته بودم و منتظرش بودی.

همین که حکیمه این جمله را شنید، نزدیک آن دختر آمد، احترامش کرد، او را در آغوش گرفت و از دیدارش بسیار خوشحال و شادمان گردید.

حضرت هادی علیه السلام به حکیمه خانم فرمودند: اینک این بانو را به خانه ات ببر مسائل مذهبی، دستورات دینی، واجبات و مستحبات اسلام را به او یاد بده، او همسر فرزندی حسن و مادر حضرت قائم آل محمد (ص) است.

* * *

«حکیمه» خواهر امام هادی علیه السلام، بفرمان آنحضرت، میهمان تازه وارد را بخانه‌ی خود برد، مراسم و برنامه‌های اسلامی را به او یاد داد، از وی بگرمی و محبت فراوان پذیرائی نمود و او را به نام «نرگس» صدا زد.

همه سعی می کردند کسی از وجود این بانوی تازه وارد خبردار نشود تا مبادا ماموران مخفی گزارش دهند و زمامداران اخون آشام عباسی فرمان دستگیری و قتل نرگس را صادر کنند.

در یکی از روزها که فرزند جوان حضرت هادی علیه السلام یعنی امام حسن، به خانه‌ی عمه اش حکیمه خانم آمده بود، نگاهش به نرگس افتاد و با تعجب به او نگریست، وقتی حکیمه نگاه حیرت‌انگیز امام حسن (ع) را دید، رو به آنحضرت

کرد و پرسید:

چه شده؟ از چه چیز تعجب می کنید؟

حضرت فرمودند: بهمین زودی فرزند بزرگواری از این بانو بدنیا می آید که خداوند، بوسیله ی او زمین را از عدل و فضیلت، سرشار میسازد.

حکیمه گفت: خوب است او را بهمسری انتخاب کنید.

حضرت فرمودند: در این باره از پدرم اجازه بگیر.

خواهر امام هادی علیه السلام می گوید:

بدنبال این حادثه، لباس پوشیدم، بخانه ی حضرت

هادی (ع) رفتم، وارد اطاق شدم، سلام کرده و نشستم. ولی قبل

از آنکه حرفی بزنم و چیزی بپرسم حضرت روبه من کردند و فرمودند:

بله حکیمه، وسیله ی ازدواج نرگس را با فرزندم فراهم

کن.

زود برخاستم، خداحافظی کردم و به خانه برگشتم،

نرگس نیز از اینکه پس از آنهمه حوادث تلخ و شیرین، به آرزوی

خود میرسید خیلی خوشحال بود.

پرشکوهترین ازدواج تاریخ

مراسم ازدواج امام حسن عسکری علیه السلام با آن بانوی

پر عفت و بزرگواری انجام گرفت، چند روز بعد هم حضرت

عسکری (ع) به همراه نرگس بخانه ی پدر بزرگوارش امام هادی

علیه السلام آمدند و بدین ترتیب زن و شوهر جوان، به حضور امام

دهم (ع) رسیدند و اظهار ادب نمودند.

از آن پس زندگی مشترک و پر سعادت امام یازدهم (ع) با آن بانوی با فضیلت ادامه یافت، دوستان خیلی نزدیک و بسیار صمیمی حضرت هادی (ع) نیز کم و بیش از این ازدواج پرشکوه اطلاع داشتند.

اما همه ی آنها سخت می کوشیدند تا این خبر همچنان مخفی بماند و هیچکس از این راز مهم و سرنوشت ساز آگاه نگردد.

بهمین خاطر، همسر بزرگوار امام یازدهم (ع) را به نامهای گوناگون صدا می زدند و تلاش می کردند که آن وجود مقدس شناسائی نشود، گاهی او را نرگس می خواندند و بعضی وقت ها به اسم «سوسن» صدایش میزدند گاهی هم «صیقل» می نامیدند تا کار آگاهان دولت نتوانند آن حضرت را بشناسند و گزارش دهند.

زیرا اگر مراقبت نمی شد و ماموران جلاد حکومت عباسی از این حادثه ی مهم اطلاع می یافتند، قطعاً به دستگیری آن بانو منجر می شد و سرانجام حضرت نرگس را بقتل می رساندند تا از تولد حضرت مهدی (ع) جلوگیری کنند. ولی آیا زندگی مخفیانه امام حسن عسکری (ع) با حضرت نرگس تا کی ادامه یافت؟ آیا ماموران زمامدار عباسی توانستند از ولادت امام زمان علیه السلام با خبر شوند یا نه؟

شهادت امام هادی (ع)

دویست و پنجاه و چهار سال از هجرت پیامبر گذشته بود. در این سال امام دهم حضرت هادی علیه السلام به شهادت رسید. از آن پس فرزند برومندش حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بمقام امامت رسید و رهبری شیعیان را عهده دار گردید. «حکیمه» می گوید:

همانگونه که در گذشته بدیدار حضرت هادی (ع) می رفتم، پس از شهادت وی، بملاقات امام عسکری (ع) می رفتم و بیشتر روزها بخدمتش شرفیاب می گشتم.

تقریباً یک سال از شهادت امام دهم (ع) می گذشت، در یکی از روزها که به خانه ی آنحضرت رفتم نرگس جلو آمد، احترام نمود، خواست کفشهایم را بردارد، گفت:

ای بانوی من اجازه دهید کفش شما را بردارم، من

گفتم:

بانو و سرور من توهستی، بخدا قسم هرگز نمی گذارم و

راضی نیستم که تو برای من خدمت کنی، من خدمتگذاری تو را به روی چشم می پذیرم.
در این هنگام حضرت عسکری (ع) که گفتگوی ما را شنیده بودند فرمودند:

عمه، خدا پاداش نیک بتو مرحمت فرماید.
آروز تا نزدیک غروب آفتاب، منزل امام (ع) بودم و با نرگس صحبت می کردم. وقتی برخاستم لباسن بپوشم و بروم، حضرت فرمودند:

عمه جان، امشب نزد ما بمان، در این شب، فرزند مبارکی متولد می شود که زمین مرده را حیات می بخشد و زنده می سازد، یعنی آنگاه که عدل و فضیلت در زمین بمیرد، و همه جا را ظلم و جنایت پر کند، او قیام می کند و زمین را پر از عدالت می سازد.

من که نشانی از داشتن فرزند در نرگس نمی دیدم با تعجب پرسیدم این فرزند پربرکت از کدام بانو بدنیا خواهد آمد؟!
من که در نرگس اثری از داشتن فرزند نمی بینم؟
حضرت فرمودند:

با اینهمه، وی فرزند نرگس است و فقط از او متولد می شود. من که قدری تردید پیدا کرده بودم دوباره نزدیک نرگس رفتم و او را به دقت نگریستم ولی هیچ اثری از داشتن فرزند در او ندیدم، از این رو نزد امام (ع) برگشتم و ماجرا را به حضرت اطلاع دادم.

امام عسکری (ع) لبخندی زده و فرمودند:

«عمه جان، هنگام سپیده دم، اثر بارداری در او ظاهر می شود، زیرا نرگس نیز مانند مادر موسی است که نشانی از فرزند داشتن در او دیده نمی شد و تا هنگام تولد موسی، هیچکس از ولادتش خبر نداشت».

آری، فرعون ستمگر که شنیده بود اگر موسی متولد شود با او مبارزه می کند و تخت و تاجش را نابود می سازد با تمام نیرو می کوشید تا از ولادت موسی جلوگیری کند، به دستور او زنان را از مردان جدا کردند و هر زنی که پسر بدنی می آورد، بلافاصله طفلک بیگناهِش را می کشتند. اما وقتی خدا بخواهد موسی بدنی بیاید، صدها فرعون هم که تلاش کنند بی نتیجه است، قبل از تولد حضرت موسی (ع) هیچکس باور نمی کرد که مادرش باردار است، زیرا اثری از فرزند داشتن در او دیده نمی شد نرگس نیز همچون مادر موسی، تا آخرین لحظات ولادت امام زمان (ع)، نشانی از بارداری در خود نداشت. تا جریان تولد حضرت همچنان مخفی بماند و کسی از این راز بزرگ و سرنوشت ساز با خبر نشود.

نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری

شب از نیمه گذشته بود، هنوز هم نشانه‌ئی از فرزند داشتن در نرگس دیده نمی‌شد، زودتر از هر شب برای خواندن نماز آماده شدم و به نماز ایستادم، نرگس نیز ناگهان از خواب پرید، از اطاق بیرون رفت وضو گرفت، برگشت و مشغول خواندن نماز شب شد. او آخرین رکعت نمازش را می‌خواند که از اطاق بیرون آمدم، نگاهی به آسمان انداختم و متوجه شدم نزدیک سحر است، اما هنوز اثری از وعده‌ی امام عسکری (ع) دیده نشده. همان لحظه که در دل، نسبت به وعده‌ی حضرت، دچار تردید شده بودم ناگاه صدای امام حسن عسکری (ع) را از اطاق شنیدم که به من فرمودند:

عمه جان، شک نداشته باش، آنچه گفته‌ام آشکار می‌شود و انشاءالله خواهی دید.

من در حالیکه از این تردید نزد خود شرمنده بودم بطرف اطاق برگشتم، همینکه نزدیک در رسیدم دیدم نرگس نمازش را تمام کرده و با حالتی غیر عادی و شتابزده بیرون می آید. به او گفتم:

پدر و مادرم بفدایت، آیا چیزی احساس می کنی؟
گفت: بله

گفتم: بخواست خدا جای نگرانی نیست.

سپس او را به درون اطاق بردم، داشتم زیر لب قرآن می خواندم که ناگهان نرگس از نظرم ناپدید شد، مثل اینکه بین من و او، پرده ای آویخته باشند دیگر او را ندیدم. از این رو، وحشتزده و نگران شدم و فریاد کنان بطرف اطاق امام عسکری علیه السلام دویدم. در این لحظه حضرت فرمودند:

عمه برگرد که او را در جای خود خواهی دید. من نیز برگشتم و وقتی وارد اطاق شدم، دیدم نوری از نرگس می درخشد که چشمهایم را خیره می کند.

سپس دیدم کودکی رو به آسمان کرده و می گوید:
شهادت می دهم که معبودی جز خدای یگانه نیست و جد من رسول و فرستاده خداست و پدرم امیر مؤمنان می باشد. سپس تمام امامان را یک یک نام برد تا به اسم خودش رسید، آنگاه گفت:

خداوندا، آنچه بمن وعده داده ئی مرحمت فرما و سرنوشتیم را به انجام رسان، گامهایم را ثابت و استوار ساز و زمین را پراز عدل و داد گردان.

در این هنگام که غرق تماشای راز و نیاز این نوزاد عزیز بودم و سخنان و نیایش های این کودک تازه دنیا آمده، مرا به حیرت و تعجبی بیسابقه دچار ساخته بود، فرمان امام عسکری علیه السلام را شنیدم که با صدای بلند بمن فرمودند:

عمه او را نزد من بیاور.

من جلو رفتم، آن حجت خدا و فرزند ارجمند را در آغوش گرفتم نزد پدر بزرگوارش بردم، همینکه چشمش پیدر افتاد، سلام کرد.

حضرت عسکری علیه السلام او را در آغوش گرفتند و نوازش نمودند، سپس دست مبارکش را بر سر او کشیده و فرمودند:

فرزندم، بقدرت الهی با من سخن بگو.

سپس حضرت مهدی علیه السلام در همان لحظه، آیاتی از قرآن را تلاوت فرمودند که قسمتی از آنرا ترجمه می کنیم:

«می خواهیم منت گذاریم بر گروهی که ستمکاران، آنها را در زمین، ضعیف پنداشتند و اراده کرده ایم که آنان را پیشوایان دین و وارثان زمین قرار دهیم».

آنگاه نوزاد امام عسکری (ع) بر پیامبر اکرم (ص) و یک یک امامان شیعه تا پدر بزرگوارش، درود و سلام فرستاد.

سپس بفرمان خداوند، فرشتگانی از آسمان فرود آمدند، بزرگترین فرشته ی الهی یعنی «روح القدس» نیز بخدمت حضرت مهدی علیه السلام آمد و آنحضرت را از پدرش گرفتند و به آسمان بردند، در سر پرده ی عرش، خداوند مهربان با حضرت

مهدی (ع) سخن گفت.

بدین ترتیب، امام زمان ما از نخستین روز ولادتش، همراه «روح القدس» آن فرشته‌ی بزرگ، از کره‌ی زمین به عالم بالا و فضای قدس سفر کرد و از چشم مردم، پنهان شد. هر چند روز یکبار، فرشتگان، حضرت مهدی علیه السلام را بزمین می‌آوردند و نزد پدر بزرگوار و مادر ارجمندش می‌بردند، تا وقتی که سن مبارک آنحضرت، از چهار سال گذشت.

جانشین امام عسکری (ع)

خانم حکیمه می‌گوید: «من هر چهل روز یکبار، حضرت مهدی (ع) را می‌دیدم، اما چند روز پیش از شهادت امام عسکری (ع)، حضرت مهدی را در قامت جوانی دیدم و شناختم، پرسیدم ایشان چه کسی است؟ حضرت عسکری (ع) فرمودند: فرزند نرگس است، جانشین من است، بزودی من از دنیا خواهم رفت و باید تو سخن او را بپذیری و فرمانش را اطاعت کنی.

چند روز بعد، امام عسکری (ع) از دنیا رفتند و از آن هنگام، من همه روزه، صبح و شب، حضرت صاحب الامر علیه السلام را می‌بینم و به سؤالهایم جواب می‌دهند، گاهی هم هنوز مطلبی را نپرسیده‌ام، حضرت مهدی (ع) پاسخ سؤالم را بیان می‌فرمایند».

تا روز شهادت امام عسکری (ع) گاه گاهی که دوستان نزدیک و افراد مورد اعتماد، بخانه‌ی آنحضرت می‌آمدند، امام

زمان علیه السلام را می دیدند و بارها، امام عسکری، فرزندشان را بعنوان جانشین خود معرفی نمودند.

«احمد» فرزند «اسحاق» که از بزرگان شیعه و از دانشمندان برجسته و مورد اعتماد آن زمان است، می گوید:
 بمحضر امام عسکری (ع) رفتم و می خواستم درباره ی جانشین آنحضرت، سؤال کنم. ولی پیش از آنکه سخنی بزبان آورم، امام عسکری (ع) بمن فرمودند:

احمد بن اسحاق، خداوند از زمان آدم تا روز قیامت، زمین را برای مردم، خالی از حجت نگذاشته، بواسطه ی آن حجت است که از اهل زمین، بلا دفع می گردد و از آسمان باران می بارد و زمین، برکاتش را بیرون می ریزد.

پرسیدم: آیا جانشین بعد از شما کیست؟

امام عسکری (ع) بسرعت از جای برخاستند و به اندرون منزل رفتند، اما بزودی برگشتند، در حالیکه پسر بچه ئی روی شانه داشتند که صورتش مثل ماه شب چهارده می درخشید و تقریباً سه ساله بنظر می رسید.

حضرت عسکری فرمودند: ای احمد بن اسحاق، اگر بخاطر مقامت نزد خدا و اولیاء خدا نبود، این فرزندم را بتو نشان نمی دادم. ایشان همنام و هم کنیه ی پیغمبر است، کسی است که زمین را سرشار از عدالت میسازد. پس از آنکه سراسر، ظلم و ستم شده باشد. مثل ایشان در میان این امت، همچون «خضر» و «ذوالقرنین» است، سوگند بخدا، چنان از چشمها پنهان خواهد شد که در آن زمان، نجات نمی یابند مگر کسانی که خداوند،

قلب‌هایشان را به ایمان، ثابت نموده و اعتقادشان به امامت آنحضرت، استوار باشد و خداوند آنها را به دعا کردن برای فرج و ظهورش، موفق ساخته باشد.

پرسیدم: آیا نشانه‌ئی هست که من به امامت ایشان بعد از شما، اطمینان پیدا کنم؟

در این لحظه، همان آقا پسر کوچک، لب به سخن گشود و با زبان فصیح عربی فرمود:

«أَنَا بَقِيَّةُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَالْمَنْتَقِمُ مِنْ أَعْدَائِهِ وَلَا تَطْلُبْ آثَرًا بَعْدَ عَيْنِي يَا أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ».

من بقیة الله و انتقام گیرنده از دشمنان خداوندم، پس از آنکه مرا با چشم دیده‌ئی، در جستجوی علامت دیگری مباش ای احمد بن اسحاق.

شهادت حضرت عسکری (ع)

در سال ۲۶۰ بعد از هجرت، امام عسکری (ع) در اثر زهری که «معمد» زمامدار خونخوار و جنایتکار عباسی بآنحضرت خورانید، به شهادت رسیدند.

بدن مبارک امام یازدهم (ع) را تشییع کردند، در حالیکه بیش از پنج سال از سن مقدس حضرت مهدی (ع) نمی گذشت، پیشاپیش جمعیت ایستاد و بر پیکر پاک پدر بزرگوارش نماز خواند.

مأموران حکومت و جاسوسهایی که در پی فرصت بودند تا فرزند امام عسکری (ع) را بشناسند و موجبات نابودیش را فراهم سازند، برای شناسائی و احیاناً کشتن امام زمان (ع) اقدامات وسیعی را آغاز کرده بودند، اما پس از پایان نماز بر جنازه ی مقدس حضرت عسکری (ع)، امام عصر علیه السلام از چشمهای مردم پنهان شدند و از همان لحظه، دوران غیبت صغرای آنحضرت شروع شد، یعنی دیگر هیچکس فرزند امام عسکری (ع) را ندید و

بدین ترتیب نقشه های خائنانه ی دشمنان آنحضرت نیز بی نتیجه ماند و آن جلادان خودکامه، از شناسائی و قتل امام دوازدهم (ع)، ناامید شدند.

پس از شهادت حضرت عسکری (ع)، یگانه فرزند آنحضرت، یعنی حضرت مهدی علیه السلام، پیشوا و امام خلات گردیدند. امامت حضرت حجت علیه السلام، مسئله ی ناشناخته ی نبود، بلکه از زبان خود رسول اکرم و امیرالمؤمنین و حضرت زهرا و سایر امامان معصوم شیعه تا خود حضرت عسکری (سلام الله علیهم) بارها این حقیقت خاطر نشان گردیده بود.

گرچه امام عصر شیعیان، از آغاز دوران امامت، خود را از دیده ی خلق پنهان نمودند، اما افرادی برجسته و مورد اعتماد را بعنوان سفیران خویش در میان مردم قرار دادند تا بوسیله ی آنها، شیعیان با پیشوایشان در ارتباط باشند و مشکلات و مسائل مورد نیازشان را از امام زمانشان سؤال کنند.

نخستین نایب

نخستین نایب حضرت مهدی علیه السلام، مردی درستکار و با فضیلت بود بنام «ابوعمر، عثمان بن سعید»، وی مورد اعتماد امام دهم و یازدهم بود و حضرت عسکری (ع) به احمد بن اسحاق فرمودند:

«ابوعمر»، مردی درست و مورد اعتماد من است/ در زمان حیات و نیز پس از مرگم، او در زمان پدرم نیز مورد اعتماد بوده است، هر چه بگوید از طرف من گفته و هر چه انجام دهد،

مثل اینست که من انجام داده‌ام.

عثمان بن سعید، پس از شهادت امام عسکری (ع) از سوی وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام، به نیابت آنحضرت برگزیده شد و پیوسته واسطه‌ی بین مردم و امام بود.

عثمان بن سعید، نظر به نام جدش، «عمروی» خوانده می‌شد، البته «عسکری» هم گفته می‌شد، گاهی نیز او را «سمان» می‌نامیدند، سمان بمعنای روغن فروش است. گرچه عثمان بن سعید، اولین نایب خاص امام عصر علیه السلام و از شخصیت‌های برجسته و بلند مقام شیعه بود، اما بخاطر پنهان نمودن منصب خویش، روغن فروشی می‌کرد، تا بعنوان سفیر خاص حضرت مهدی علیه السلام مشهور نشود، زیرا از این بیمناک بود که مبادا دشمنان امام زمان علیه السلام و کارآگاهان زمامداران خود کامه‌ی عصر، بدین‌طریق بخواهند در پی شناسائی حضرت حجت (ع) برآیند و بآنحضرت، یا شیعیان و سفیرانش، گزند و آزاری برسانند.

سرانجام پس از عمری پرافتخار و سراسر فضیلت، در شهر بغداد از دنیا رفت و پیکر پاکش را بخاک سپردند.

دومین سفیر

پس از درگذشت ابوعمر، فرزندان والامقام و امینش «محمد بن عثمان عمری» از سوی امام زمان علیه السلام به نیابت انتخاب شد.

حضرت عسکری (ع) در باره‌ی فضیلت و امانت محمد بن عثمان و پدرش، این دو نایب بزرگوار امام عصر علیه السلام، به

«ابوعلی» فرموده بودند :

«عثمان بن سعید و فرزندش، هر دو مورد اعتمادند، هر چه آنها بتو برسانند از من میرسانند. و آنچه بتو بگویند از جانب من است، پس سخن آنها را بشنو و اطاعت کن که آندو امین و مورد اعتمادند.»

حضرت حجة بن الحسن علیه السلام در نامه‌ئی که پس از وفات نایب اولشان به محمد بن عثمان نوشتند و او را به وکالت از طرف خود منصوب ساختند، چنین فرمودند:

«پدرت با نیکنامی زندگی کرد و سعادت‌مندان از دنیا رفت، در مرگ پدرت، تو و ما، مصیبت زده و افسرده‌ایم، کمال سعادت او همین که خدا، فرزندش چون توبه او داده، که پس از وی، جانشین او باشی.»

در طول مدت سفارت محمد بن عثمان، نامه‌های حضرت مهدی علیه السلام، با همان خطی که در زمان نیابت پدرش از سوی آنحضرت صادر میشد، بدست او صادر می‌گردید و به شیعیان می‌رسید. او مسائل بسیاری را از جانب امام (ع)، به شیعیان گزارش می‌داد که آگاهی و بینش خاصی درباره‌ی وجود امام دوازدهم، ایجاد می‌کرد.

این شخصیت پرارزش در سال ۳۰۵ بعد از هجرت، از دنیا رفت و در شهر بغداد، کنار قبر مادرش، دفن شد.

دخترش «ام کلثوم» می‌گفت: محمد بن عثمان چندین جلد کتاب درباره‌ی «فقه» نوشته بود که تمام مطالب آن را از امام عسکری و حضرت صاحب الزمان (ع) و از پدرش شنیده بود،

روی هنگام وفاتش، آن کتابها را به «حسین بن روح» سپرد.
 دانشمند ارزشمند شیعه، شیخ صدوق، از محمد بن عثمان
 نقل کرده که می گفت: بخدا سوگند، حضرت مهدی علیه السلام،
 هر سال در مراسم حج شرکت می فرماید، مردم را می بیند و
 می شناسد، مردم نیز آنحضرت را می بینند اما نمی شناسند.

نایب سوم

جعفر فرزند محمد مدائنی می گوید: هر وقت بخدمت
 محمد بن عثمان می رفتم و اموالی را که پیش من بود، نزد او
 می بردم، بگونه‌ئی با وی سخن می گفتم که هیچکس آنطور
 نمی گفت، می پرسیدم: آیا این مال که مبلغش فلان مقدار است،
 مال امام علیه السلام است؟ می گفت: آری، آن را بمن بسپار، بار
 دیگر سؤال می کردم: آیا میفرمائید که این اموال، مال امام
 است؟ جواب می داد: بله از آن امام است، سپس آنها را از من
 تحویل می گرفت.

آخرین بار که نزد او رفتم و چهارصد دینار بهمراه داشتم،
 به شیوه‌ی همیشگی با او سخن گفتم. اما محمد بن عثمان،
 برخلاف انتظارم، در پاسخ گفت: این اموال را بردار و نزد «حسین
 بن روح» ببر.

من کمی تأمل کردم و گفتم: این اموال را مانند
 همیشه، خودتان تحویل بگیرید. سختم را رد کرد و با قاطعیت
 گفت: برخیز، خدا تو را سلامت دارد، این اموال را به حسین بن
 روح بسپار. چون نشانه‌ی تندی و خشم را در رخسار وی دیدم،

حرفی نزد، از جای برخاستم، خداحافظی کردم، از منزل بیرون آمدم، سوار مرکب شدم، هنوز مقدار زیادی نرفته بودم که به تردید افتادم، بار دیگر بطرف منزل محمد بن عثمان برگشتم، از الاغ پیاده شدم، درب منزل را کوبیدم، پس از چند لحظه، خدمتکار او پشت در آمد و پرسید: کیستی؟

گفتم: من فلانی هستم، اجازه‌ی ملاقات می‌خواهم. گوئی بمن و برگشتن بار دوم اطمینان نیافته بود، از این رو سختم را تکرار کردم و گفتم: فلانی هستم، برو برای من اجازه‌ی ورود بگیر که لازم است دوباره ایشان را ملاقات کنم.

خدمتکار رفت و مراجعت مرا اطلاع داد، سپس وارد شدم و دیدم محمد بن عثمان که گویا به اندرون منزل رفته بود، بیرون آمد، روی تختی نشست، پاهایش روی زمین بود، نعلین‌های رنگ رفته و فرسوده‌ئی بپا داشت، از من پرسید: چرا برگشتی؟ چرا آنچه را بتو گفتم اطاعت نکردی؟

گفتم: نسبت بفرمان شما جسارت نکردم.

اما او بخشم آمد و با تندی گفت: برخیز، خدا سلامت دارد، من «ابوالقاسم حسین بن روح» را جانشین خود ساخته‌ام و مقام و منصب خود را به او واگذار نموده‌ام.

آنگاه پرسیدم: آیا بفرمان امام (ع) اینکار را کرده‌اید؟

پاسخ داد: برخیز، خدا عافیتت بخشد، همین است که

می‌گویم.

من که چاره‌ئی جز اطاعت نداشتم، خداحافظی کرده و

بطرف منزل حسین بن روح رفتم، او در خانه‌ی کوچک و محقری

سکونت داشت، تمام ماجرای را که اتفاق افتاده بود برای او بازگو نمودم، وی مسرور و شادمان گردید، سپاس و شکر خدا را بجای آورد، آنگاه پولها را به او تحویل دادم. از آن پس، هر زمان اموالی متعلق به امام (ع) بدستم می رسید، به وی می سپردم.

محمد بن همام می گوید: محمد بن عثمان، چند روز قبل از مرگش، عده‌ئی از بزرگان و افراد برجسته و مورد اعتماد شیعه را فراخواند و بآنان گفت:

اگر مرگ من فرا رسید، امر نیابت و مسئله‌ی سفارت، مربوط به «حسین بن روح نوبختی» است، بمن فرمان رسیده که او را جانشین خود گردانم، بعد از من، به وی مراجعه کنید و در کارهایتان به او اعتماد ورزید.

بدین ترتیب، پس از درگذشت دومین سفیر امام عصر علیه السلام، شخصیتی لایق و برجسته، مردی بزرگوار و شایسته، یعنی جناب حسین بن روح نوبختی، از سوی حضرت حجت علیه السلام به مقام والای نیابت خاصه منصوب شد و واسطه‌ی بین امام و خلق گردید.

نخستین نامه‌ی حضرت مهدی علیه السلام که بدست حسین بن روح، صادر شد، روز یکشنبه‌ی ماه شوال، در سال ۳۰۵ هجری بود که متن آن چنین است:

«ما او (حسین بن روح) را می شناسیم، خداوند او را به همه‌ی خوبی‌ها و خشنودی خود آگاه سازد و بوسیله‌ی توفیقاتی که به وی عطا می فرماید، سعادت‌مندش گرداند، ما از نوشته‌ی او مطلع شدیم و به دیانت و امانتداری او، اعتماد

داریم، وی در نزد ما، چنان مقام و جایگاهی بلند دارد که او را شادمان میسازد، خداوند احسانش را نسبت به او فزونی بخشید که پروردگار، صاحب تمام نعمت‌ها و بر همه چیز، تواناست. سپاس، خداوندی را که شریکی ندارد و درود و سلام خداوند بر محمد (ص) و آل او».

حسین بن روح پس از بیست و یک سال سفارت ناحیه‌ی مقدسه‌ی امام عصر علیه السلام، سرانجام در ماه شعبان سال ۳۲۶ بعد از هجرت، از دنیا رفت.

آخرین سفیر

آخرین سفیر حضرت مهدی علیه السلام، دانشمند ارزشمند و شخصیت عالیقدر شیعه، «علی بن محمد سمري» بود. حسین بن روح در آخرین روزهای عمرش، بفرمان حضرت بقیة الله (ارواحنا فداه) او را جانشین خود قرارداد و بمقام نیابت خاصه‌ی امام (ع)، منصوبش ساخت.

علی بن محمد سمري، از نظر مقام معنوی، و عظمت روحی در حدی بود که «احمد بن ابراهیم بن مخلد» می گفت: در بغداد، بمحضر بزرگان شیعه رسیدم و در مجلس گروهی از شخصیت‌های برجسته‌ی مذهب شرکت نمودم، در آن محفل، علی بن محمد سمري نیز حضور داشت، وی بدون مذاکره و مقدمه‌ی قبلی، فرمود:

خداوند رحمت کند علی بن حسین بن بابویه قمی را.
(یعنی پدر شیخ صدوق از دنیا رفت.)

بزرگانی که در آن مجلس حضور داشتند. تاریخ آن روز را یادداشت کردند. پس از چند روز گزارش رسید که ابن بابویه در همان روز وفات یافته است.

آخرین سفیر حضرت حجة بن الحسن علیه السلام، در نیمه‌ی شعبان سال ۳۲۹ هجری از دنیا رفت و با مرگ او، نیابت خاصه یعنی تعیین نماینده‌ی مخصوص و سفیری که رابط بین امام و خلق باشد و درخواست‌ها و عرایض مردم را بحضرت برساند، برای همیشه پایان پذیرفت.

غیبت کوتاه

در سال ۲۶۰ بعد از هجرت که امام حسن عسکری علیه السلام بشهادت رسیدند، پس از آنکه حضرت مهدی علیه السلام، برخلاف انتظار مردم و اطرافیان حکومت، پیشاپیش جمعیت حاضر شدند و برپیکر پاک پدر، نماز خواندند، مأموران جلاد «معتمد» زمامدار ستمگر زمان، ریختند تا امام عصر علیه السلام را دستگیر کرده و بکشند، اما آنحضرت بفرمان خداوند جهان، از دیده‌ها پنهان شدند و هیچکس نتوانست حضرتش را ببیند و بشناسد.

از لحظه‌ی آنکه امام علیه السلام از چشمها، نهان گردیدند، تا روز درگذشت آخرین سفیرشان، یعنی تمام این مدتی را که نمایندگان خاص آنحضرت، در بین مردم بودند، زمان «غیبت کوتاه» می‌نامند، زیرا گرچه در این دوران، حضرت مهدی علیه السلام، مخفیانه زندگی می‌کردند، اما پیوسته، سفیران

و نمایندگان مخصوص آنحضرت، میان مردم بودند شیعیان، آنها را می شناختند و می توانستند مشکلات و سئوالهای خود را بوسیله ی آنان، به امام خویش برسانند و جواب بگیرند.

چهار سفیر مخصوص حضرت حجت علیه السلام را «نواب اربعه» می نامند، جایگاه زندگی آنها بغداد بود و همان جا هم از دنیا رفتند، امروز نیز مزارشان در بغداد، معروف و زیارتگاه شیعیان است.

غیبت طولانی

شش روز قبل از مرگ آخرین نماینده‌ی مخصوص امام زمان علیه السلام، نامه‌ای از طرف آنحضرت بدستش رسید که بیانگر حقایق مهمی بود. خلاصه‌ی مطالب آن نامه به علی بن محمد سمري این بود:

- ۱- خبر مرگ علی بن محمد سمري به فاصله شش روز.
- ۲- بسته شدن نیابت مخصوص، یعنی دیگر کسی بعنوان نماینده و یثه‌ی آنحضرت تعیین نخواهد شد.
- ۳- پایان دوران غیبت کوتاه و آغاز دوران غیبت بزرگ، یعنی زندگی پنهانی امام زمان (ع) بدون انتخاب و معرفی نماینده‌ی مخصوص.
- ۴- طولانی شدن ایام غیبت بزرگ.
- ۵- قبل از قیام جهانی امام زمان (ع)، ظلم و ستم همه جا را می‌گیرد و بیدادگری و جنایت، سراسر جهان را می‌پوشاند.
- ۶- ظهور و قیام حضرت مهدی علیه السلام، به امر

خداوند است.

۷- هر کس خود را نماینده‌ی مخصوص حضرت ولی عصر (ع) معرفی کند، دروغگو است.

شش روز از اعلام این نامه گذشت، آخرین نایب و یزهی حضرت از دنیا رفت، ایام غیبت کوتاه پایان یافت، درب نمایندگی خاصه بسته شد، دوران غیبت بزرگ، یعنی پنهان زیستی طولانی حضرت مهدی علیه السلام آغاز گردید. تا روزی که به فرمان خداوند، قیام کند و با ظاهر ساختن خویش، جهان را سرشار از عدالت سازد.

دیدار با امام (ع)

آیا در دوران غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام، هیچکس او را نمی‌بیند و دیدار با آنحضرت، بکلی محال و ممنوع است؟

ملاقات حضرت حجت علیه السلام، نه تنها غیر ممکن نیست، بلکه بسیاری از دوستان و شیفتگان آنحضرت، به خدمتش رسیده‌اند و از دیدار آن ماه روی عزیز، آن محبوب مهربان، آن چهره ملکوتی و با عظمت، فیض‌ها برده‌اند و بهره‌ها گرفته‌اند اما اینکه گفته‌اند: در ایام غیبت طولانی، هر کس ادعا کند حضرت مهدی (ع) را دیده و با آنحضرت ملاقات و رابطه دارد. دروغ گفته است، یعنی اگر کسی خود را نماینده‌ی مخصوص امام زمان (ع) معرفی نماید و ادعا کند که بعنوان یک واسطه و رابط، با آنحضرت ملاقات دارد و می‌تواند خواسته‌های

مردم را به او برساند و جواب بگیرد، دروغ گفته و هرگز نباید مردم گول چنین افرادِ فرصت طلب و دروغگوئی را بخورند. زیرا با سپری شدن مدت غیبت کوتاه و پس از مرگ آخرین نایب مخصوصِ امام زمان علیه السلام، ارتباط حضرت با مردم بوسیله‌ی نمایندگان و یژه، قطع گردیده و ایام غیبت بزرگ و طولانی ولی عصر علیه السلام شروع شده است.

در این دوران، هیچکس نماینده‌ی خاص آنحضرت نیست و ملاقات با امام (ع)، بعنوان نیابت مخصوص، امکان پذیر نمی باشد. اما بسیار بوده و هستند دوستان حضرت مهدی علیه السلام، که شیفته‌ی او یند، همیشه بیاد او هستند، در هجران او اشک می ریزند. برای قیام او دعا می کنند، جز به او امیدی ندارند، فقط ظهور او را از خدا می خواهند، آری، این دوستان دلباخته، ممکنست مورد لطف آنحضرت قرار گیرند و گاه گاهی به دیدار چهره‌ی پرنورشان نائل گردند، به به، چه چهره‌ی جذابی، چه صورت ملکوتی و جانفزائی، چه تبسم شیرین و دلنوازی، چه چشمان پرفروغی، چه نگاه دلنشین و پرلذتی، مگر میشود وصف کرد؟ مگر می توان با قلم نوشت؟! مگر بر روی کاغذ ترسیم می شود؟! عقده گلورا می گیرد، اشک می بارد، دست می لرزد، قلم می ماند، آیا نگاه جذاب و تبسم دلنشین او که کوهها را می لرزاند، با قلب آدمی چه می کند؟ قلب یک عاشق، دل یک دلباخته، روح یک شیفته‌ی دوری کشیده، روان یک انسانِ محبوب گم کرده‌ی سرگردان و به انتظار نشسته.

آیا می توان حالت چنین منتظر دلباخته‌ئی را تصور کرد؟

سرشار از عشق و روحی پر از علاقه‌ی به آنحضرت پیدا کنید، اگر دیدار او را با تمام وجود بخواهید و از صمیم قلب طلب کنید، مورد لطف حضرتش قرار می‌گیرید و شاید به نعمت دیدارش هم برسید.

همیشه در حضور امام زمان (ع) هستیم

از همه مهمتر آنست که همیشه خود را در حضور امام زمان (ع) بدانیم، ایمان خود را به وجود آنحضرت بیشتر سازیم، بدانیم که گرچه آنحضرت غائب است، اما ما را می‌بیند، از تمام افکار ما با خبر است، رازهای دل ما را می‌داند، و در همه‌ی لحظات زندگی، در محضر آنحضرت هستیم.

اگر به این مطلب توجه داشته باشیم، هرگز به کارهای زشت دست نمی‌زنیم، دروغ نمی‌گوئیم، دیگران را آزار نمی‌دهیم، گناه نمی‌کنیم، به امام زمان علیه السلام دل می‌بندیم، به او سلام می‌فرستیم، برای قیام او دعا می‌کنیم، و همین سبب می‌شود که کم‌کم، به سوی پاکی و پرهیزکاری برویم و مورد لطف و توجه ولی عصر علیه السلام واقع شویم.

نمایندگان امام زمان(ع) در دوران غیبت طولانی

آیا در زمان غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام، هیچ سرپرست و رهبری برای مردم نیست؟ آیا ولی عصر علیه السلام نماینده‌ای در بین مردم ندارند؟ قطعاً چرا. زیرا، وقتی دوران غیبت کوچک تمام شد و حضرت فرمودند از این به بعد، کسی نماینده‌ی مخصوص من نیست و هیچ شخص معینی را بعنوان نایب خویش معرفی نخواهم کرد، فرمان دادند، در زمان غیبت بزرگ، از مراجع تقلید و فقهای عادل اطاعت کنید که آنها راهنمایان شما هستند. منتها در دوران غیبت کوتاه شخص معین و خاصی بوسیله‌ی خود آنحضرت انتخاب می‌شد و یک یک نواب اربعه را امام زمان علیه السلام به مقام نیابت مخصوص نصب کرده و بمردم معرفی نمودند، اما از هنگامیکه غیبت بزرگ آغاز شد، شخص معینی را بعنوان نماینده انتخاب نفرمودند، بلکه با یک فرمان عمومی، نشانه‌های نایبان خویش را اعلام نمودند و نیابت آنها را بطور عمومی و کلی امضاء

کردند.

حضرت ولی عصر علیه السلام در نامه‌ی اسحاق بن یعقوب فرمودند: در حادثه‌ها و رویدادهای زندگی، به کسانی که گفتارهای ما را نقل می‌کنند، رجوع نمائید، زیرا آنها راهنمایان شما هستند و من راهنما و پیشوای برگزیده شده از جانب خدا هستم.

ششمین امام شیعیان حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر یک از فقهاء و دانشمندان شیعه که دارای این چهار نشانه باشند، باید مردم از او تقلید نموده و دستورات و احکامش را اجرا کنند.

۱- از گناهان و زشتی‌ها دوری جوید.
 ۲- از دین خود پاسداری و محافظت کند.
 ۳- با هوس‌ها و خواسته‌های ناروای خویش، مبارزه و مخالفت نماید.

۴- فرمانبردار دستورات مولایش باشد و دقیقاً از فرمان امام زمانش اطاعت کند.

کسانی که بیان‌کننده‌ی گفتارهای پیغمبر و امامان (ع) باشند، و فقیه و آگاه به قوانین دین بوده و این چهار نشانه را داشته باشند، نمایندگان عمومی حضرت مهدی علیه السلام هستند که آنان را «نواب عامه» می‌نامند، یعنی در عصر غیبت بزرگ، مردم باید به آنها مراجعه کنند، احکام و وظایف زندگی خود را از آنها بگیرند و دستوراتشان را اطاعت نمایند.

فایده‌ی امام (ع) در دوران غیبت

راستی این امامی که از مردم پنهان است و مخفیانه زندگی می‌کند چه فایده‌یی برای انسانها دارد؟
ممکنست بعضی‌ها گمان کنند در دوران غیبت بزرگ، که هیچکس ولی عصر علیه السلام را نمی‌بیند و صدایش را نمی‌شنود، وجود آنحضرت برای مردم فایده‌ئی ندارد. در حالیکه چنین پنداری، یک اشتباه بزرگ و ناشی از جهل و ناآگاهی است.

درست است که حضرت مهدی علیه السلام، بفرمان خداوند جهان از دیده‌ها پنهان شدند و برای آنکه طاغوتیان و ستمگران، وجود مقدس آن نجاتبخش جهان را از بین نبرند، زندگی مخفیانه‌ای را ادامه دادند، اما همین وجود پنهان از مردم، اثر حیاتی و نقش مهمی در زندگی انسانها و تمامی جهان هستی دارد.

شما حتماً روزهای ابری زمستان را دیده‌اید. آیا در

روزهای ابری که خورشید پشت ابرها قرار میگیرد و دیده نمی شود، می توان گفت آفتاب هیچ فایده ای برای مردم ندارد؟ آیا می شود گفت روزهای ابری زمستان، با شب های تاریک هیچ فرقی ندارد؟ قطعاً نه. ما می دانیم که همان روزهای ابری هم، بخاطر وجود خورشید روشن است، گرچه ابرها آسمان را پوشانده اند و چهره ی پر نور خورشید را از چشمهای ما پنهان ساخته اند، ولی گرمای آفتاب، از پشت همان ابرها بما می رسد، نورش به همه جا می تابد و جهان را روشن می کند.

در ایام غیبت هم، گرچه خورشید درخشانده ی وجود مقدس حضرت مهدی علیه السلام در پشت ابرهای غیبت قرار گرفته و دیده نمی شود، اما نور لطف و محبتش، همه جا می تابد و تمام جهان هستی را دوام می بخشد.

اگر او نبود، جهان باقی نمی ماند، اگر او نبود، دیگر زمین بدور خورشید نمی چرخید، تمام عالم را خداوند بخاطر وجود آنحضرت آفریده است و بخاطر اوست که انسانها زنده اند و جهان آفرینش بر پا است.

اگر وجود مقدس امام زمان علیه السلام، حتی در پشت پرده ی غیبت هم نباشد، خورشید تاریک می گردد، ماه می میرد، ابر نمی بارد، دریاها خشک می شود، انسانها نابود می گردند، زمین متلاشی میشود و خلاصه تمام آفریده ها و مخلوقات، از بین می روند. اگر ما زنده ایم و حرکت داریم، اگر زمین و ماه و خورشید باقی هستند، همه بخاطر وجود ولی عصر علیه السلام است.

بنابراین تمام جهان، مثل یک بدن است که قلب طپنده‌ی آن، وجود امام زمان علیه السلام است، اگر قلب نباشد، تمام بدن می‌میرد و متلاشی می‌شود. اگر حضرت مهدی (ع) نباشد، همه‌ی عالم نابود می‌گردد، هر عضوی که ارتباطش با قلب بیشتر باشد، شاداب‌تر است. هر عضوی از اعضاء بدن که پیوندش با قلب قطع شود و خون به آن نرسد، فاسد گشته و می‌میرد.

هر انسانی هم که به یاد امام زمان علیه السلام باشد و او را دوست بدارد و دستوراتش را اطاعت کند، خوشبخت و سعادتمند است و هر کسی که ارتباط با ولی عصر (ع) نداشته باشد، فرمانش را نشنود، برای ظهور آنحضرت دعا نکند و به یاد او نباشد، مثل یک عضو فاسد و مرده است که هرگز به سعادت و فضیلت نخواهد رسید.

وظیفه‌ی ما

در زمان غیبت طولانی حضرت مهدی علیه السلام، ما که دستداران و پیروان آنحضرت هستیم، وظایفی داریم که باید خوب به آنها توجه کنیم و در انجامش کوشا باشیم:

- ۱- دستورات مراجع تقلید را که نایبان عام امام زمان علیه السلام هستند، اجرا کنیم و به همه‌ی آنان احترام بگذاریم.
- ۲- واجبات دینی خود را انجام دهیم و از گناهان دوری جوئیم.

- ۳- همیشه به یاد امام زمانمان باشیم و نام او را ببریم.
- ۴- منتظر قیام جهانی ولی عصر علیه السلام بوده فقط به

آنحضرت امید داشته باشیم.

۵- برای ظهور حضرت حجت دعا کنیم و صمیمانه از خداوند مهربان بخواهیم که به او فرمان قیام دهد تا ظلم و ستم را ریشه کن ساخته و عدل و فضیلت را برای همه‌ی مردم جهان به ارمغان آورد.

اینک بیائید با هم چند جمله از دعای ندبه را بخوانیم و در فراق آن محبوب عزیز، اشکی بریزیم، شاید مورد لطف و محبتش قرار گیریم. شما بچه‌های عزیز، دستهای کوچکتان را مقابل صورت بگیرید و با زبان معصومتان دعا کنید.

شما جوانان شیفته، به پیشگاه خدا روید و با اشکهای شوق و فراق، بیاد امام زمانتان نیایش کنید.

شما ای بزرگسالان و سالمندان، دستهای لرزانتان را بسوی خدا دراز کنید و با التماسهای پی در پی، ظهور آن مولای مهربان را طلب کنید.

بیائید ای کودکان، ای جوانان، ای پیران، ای همه‌ی محرومان، ای همه‌ی عاشقان، ای شیفتگان هجران کشیده و دلسوخته، با هم ناله کنیم و فریاد زنیم:

أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ...

کجاست آن یار مظلومان؟

أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ...

کجاست آن کسیکه همه بانتظار قیامش نشسته‌اند؟

کجائی ای زنده کننده‌ی دین؟ کجائی ای کوبنده‌ی

ستم؟ کجائی ای عزت بخش دوستان؟ کجائی ای ذلیل

کننده‌ی دشمنان؟

کجائی ای انتقام گیرنده‌ی خون سیدالشهدا؟...

جانم به قربانت، پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند پاکان
و بزرگان، برای ما خیلی سخت است که همه را ببینیم، همه جا
را بنگریم، اما چهره‌ی ملکوتی شما را مشاهده نکنیم، ندای همه
را بشنویم، اما آهنگ گرم و صدای حیاتبخش شما را نشنویم...

بیا بیا که سوختم ز هجر روی ماه تو

تمام عمر دوختم دو چشم خود به راه تو

حضرت امام زین العابدین علیه السلام:
«مَنْ تَبَتَّ عَلَيَّ وَلاَئِنَّا فِي غَيْبَةٍ فَأَمِنَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ
أَجْرَ الْقَتْلِ مِنْ شُهَدَاءِ بَدْرٍ وَأَحَدٍ»

کسیکه در زمان غیبت قائم ما، بر ولایت ما، ثابت قدم و
استوار باشد، خداوند عزوجل، پاداش هزار شهید از
شهدای جنگ بدر و جنگ احد را به او خواهد بخشید.

«نقل از کتاب اثبات الهداة

جلد سوم صفحه ۴۶۷ حدیث ۱۲۷»

واینک، دومین بخش کتاب
برای جوانان

جوانان عزیز می که برای شناخت امام زمانشان، پیوسته می کوشند و در راه بدست آوردن خشنودی آنحضرت، یک لحظه آرام نمی گیرند. برای دختران و پسرانی که خواهان سعادت ابدی خویش هستند، و در انتظار آن مصلح بزرگ، آن محبوب غائب، آن منجی جهان لحظه شماری می کنند، آنها که آرزویشان دیدار آن امام مهربان و مظهر لطف خدا است و امیدشان، قیام جهانی آن حضرت و زندگی در پرتو حکومت عادلانه و انسان ساز آن سرور.

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مهدی علیه السلام. دوازدهمین جانشین رسول
اکرم صلی الله علیه و آله و از فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام
است.

هم نام و هم کنیه‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله و شبیه‌ترین
مردم به آنحضرت است.

دوازدهمین امام و آخرین نفر از امامان شیعه است.

دارای عمری بس دراز و طولانی است.

دارای دو غیبت «صغری» و «کبری» است، نیز دومین

غیبتش، بقدری طولانی است که افراد سست ایمان و کم
شناخت، نسبت به وی دچار شک و تردید میگردند.

گذشت روزگار، او را پیر نمی‌سازد و پیوسته به سیمای

جوانان است.

زمین را از عدالت سرشار می‌سازد، پس از آنکه از ظلم و

بیدادگری مملو شده باشد.

ظهورش، پس از واقع شدن مردم، در آزمایشهای دشوار است.

هنگامه‌ی قیامش، بانگ آسمانی، بنام او و پدرش طنین افکند و ظهورش را اعلام نماید، که همه آنرا بشنوند.

پس از ظهورش، آسمان و زمین از برکات، سرشار شود، زمین آباد گردد، معبودی جز خدا پرستش نشود، دشواریها آسان و فکرها، شکوفا و بالنده گردد.

او، همان شخصیتی است که اگر کسی بمیرد و شناخت و معرفت به وی پیدا نکرده باشد، گوئی در زمان جاهلیت و دوران تیره و تاریک از اسلام، مرده است، یعنی همردیف کفار بوده و رهسپار دوزخ خواهد شد.

و بالاخره، او، سنجی بشریت، مصلح واقعی جهان، ریشه کن کننده‌ی شرک و ستم و واژگون کننده‌ی حکومت جباران و دیکتاتوران است.

نقش حساس وجود مقدسش، بس شگرف و عظیم است. جهان را خداوند، به وجود او برپاداشته و آنحضرت را حجت خویش بر مردم قرار داده است.

نقش خطیر وی، نقش قلب در کالبد انسان، و روح در پیکر آدمی است. اگر قلب از طپش باز ایستد، جسد بی جان، چون لاشه‌ئی بگوشه‌ای می افتد و می پوسد.

این جهان، مانند جسدی است که به برکت وجود آنحضرت، زنده و برپاست. پیکری است که او همچون قلب، حیات را در رگهایش بجریان می اندازد و کالبدی است که چون

روح، با امر الهی، بحرکت و تکاملش وامیدارد.
حضرت مهدی علیه السلام، واسطه‌ی فیض بین خدا و خلق بوده و حتی در زمان غیبت، مانند خورشید در پشت ابر، نور هدایت، گرمی، حیات، روشنی و فروغ زندگی به جهان و جهانیان می‌بخشد.

چرا حضرت مهدی (ع) پنهان شدند؟

غیبت حضرت مهدی (ع) دارای اسرار فراوان و سرشار از مصالحی است که اگر بشر، در اثر جهل و بی‌خبری، نتواند به همه‌ی آنها پی ببرد، نباید به انکار بنشیند، زیرا قطرات کوچک دانش او، در برابر اقیانوس بی‌کران جهل و نادانی اش، بس اندک است.

ولی بالاخره برخی از فوائد و علل پنهان ماندن آنحضرت، بیان شده که پاره‌ئی از آنها را خاطر نشان می‌سازیم:

۱- امام زمان (ع) باید زنده بماند تا آرمان الهی یعنی حکومت عدل اسلامی را در جهان، تحقق بخشد، پس باید پنهان گردد تا از سوء قصدهای جباران در امان باشد.

آری، خداوند، قادر است او را ظاهر سازد و سالم نیز نگهدارد، و یا اراده کند و بر همه‌ی حکومت‌های جهان، پیروزش نماید، ولی اراده‌ی الهی اینست که جهان، براساس علل و اسباب باشد و امور عالم، در کانالهای عادی و از راه اسباب و مسببات بجریان افتد. از این رو، برای آنکه وجود پربرکت آنحضرت از گزند حوادث و سوء قصدهای نابخردان مصون بماند،

اراده نموده تا بهنگام آماده شدن جهان برای پذیرش حکومت جهانی آنحضرت، از دیده‌ها پنهان باشد.

۲- بشر بسوی کمال و در راه تعالی است. آزمایش‌ها و روبروشدن با شدائد و دشواریها، نیز خود عامل بزرگ رشد و تکامل است.

غیبت حضرت مهدی (ع)، آزمایشی برای همه مردم است که از دو جهت، آنها را در بوته‌ی امتحان قرار میدهد:

اول: در زمینه‌ی اصل غیبت و ایمان به وجود آن حضرت، زیرا چون زمان غیبت، بطول می‌انجامد، گروهی در عقیده‌ی به او، دچار تردید شده و ممکنست در اساس ولادت و یا دوام وجود شریفش گرفتار دودلی یا انکار گردند.

چنانکه ایمان به او و اهدافش، با طولانی شدن غیبت، نشانه‌ی اعتماد به خبرهای غیبی پیامبر و امامان شیعه علیهم السلام است، و علامت روح تسلیم در برابر قرآن و مکتب راستین تشیع. و این پاکمردان، پرهیزکاران، یقین‌داران، ثبات‌مندان، و مؤمنان به او هستند که در این آزمایش، موفق شده و به کمال می‌رسند.

دوم: دگرگونی‌ها و تحولاتی که با گذشت زمان، در اوضاع جهان پدید می‌آید، و هر روز از یک گوشه‌ی جهان، صدائی و آهنگی برمیخیزد، سست عنصران و مردم بی‌ایمان را می‌لرزاند. ولی نمی‌تواند در استقامت و عزم آهنین زنان و مردان قوی ایمان، خللی وارد سازد.

فساد و هرزگی، خشم و کینه و شهوت‌رانی، شراب و

موسیقی، فحشاء و بی‌عفتی، درآمدهای نامشروع و غیرانسانی، تهمت و دروغگوئی، غیبت و بدگوئی، قضاوت‌های عجولانه و نابجا و صدها گناه تیرگی آور دیگر، انسانهای غافل از خدا و مرگ و بی‌خبر از یاد آنحضرت را به آلودگی میکشاند، ولی مومن راستین، در عصر غیبت، با همه‌ی ناملائمات و دشواریها، هرگز تن به گناه نمی‌دهد، و جز به راه هدایت و توجه به ولی عصر علیه السلام گام نمی‌نهد. که این خود، آزمایشگاهی است برای انسانها، تا زنان و مردان قوی ایمان، از فرومایگان و خودفروشان جدا شوند و پرهیزکاران، به تکامل و مقامات عالی‌ی انسانی، نائل آیند.

۳- چنانکه در اقتصاد، عرضه و تقاضا باید هماهنگ باشد، و هنگامی کالا بمردم عرضه شود که تقاضای آن در روحشان پدید آید، در مسائل اجتماعی نیز، انقلابها و دگرگونی‌ها، پس از آماده شدن روح مردم، بوقوع می‌پیوندند. اگر آب، به تشنگان و نان به گرسنگان عرضه شود، قطعاً از آن استقبال میکنند، از این رو باید ابتدا روح تشنگی و نیاز به آب و توجه به این نیاز را در مردم پدید آورد، سپس بآنها آب داد. آب کم جو تشنگی آور بدست تا بجوشد آبت از بالا و پست باید ظلم و ستم، جامعه را بستوه آورد، مردم، این فشار و خفقان را احساس کنند، تنگنای بیدادگری و فراخنای عدلگستری را تشخیص دهند و برای استقبال از یک رهبر نجاتبخش و مبارزه با ظلم و تبعیض آماده شوند، تا آمدن رهبر، موثر افتد و نتایج مطلوب، بدست آید.

یکی از اسرار غیبت، همین آماده شدن جَوّ جهان برای انقلاب عظیم جهانی آنحضرت است. باید ستم و اختناق، صفحه‌ی گیتی را پر کند، که گوئی چنین شده است، نیز باید مردم، این ستمگری و بیدادگری را احساس کنند، از فشار و زور، جانشان بلب آید، تشنگی عدل و آزادی را حس کنند، رشد فکری و پذیرش حکومت عدل آنحضرت را پیدا کنند و بالاخره خواستار قیام آن منجی آسمانی گردند، تا او ظهور کند، قیام کند، خلقتها را از زیر سلطه‌ی خود کامگان برهاند و پیام و آرمان آسمانی اش را تحقق بخشد.

انتظار و منتظر

در باره‌ی ارزش انتظار و مقام و فضیلت شخص منتظر، اخبار فراوانی از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام رسیده است.

در صفحه‌ی ۶۴۴ کتاب «کمال الدین» از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم نقل شده که فرمودند:

«أَفْضَلُ أَعْمَالٍ أَمَنِي إِنْتِظَارُ الْفَرَجِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»

بهترین رفتار امت من، انتظار گشایش از خداوند است.

در جلد ۵۲ کتاب «بحار الانوار» صفحه‌ی ۱۲۶، از

حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

هر یک از شما، در انتظار ظهور باشد و از دنیا برود،

همچون کسی است که همراه «قائم» در خیمه‌ی آنحضرت باشد.

آنگاه مکشی کرده و فرمودند: نه، بلکه مانند کسی است

که در رکاب آنحضرت، شمشیرزند، سپس فرمودند: نه، بخدا

سوگند، بدان کسی است که در خدمت رسول خدا، به شهادت
رسد.

در صفحه ی ۲۸۷ کتاب «کمال الدین» از پیامبر عالیقدر
اسلام نقل شده که فرمودند:

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ، اِنْتِظَارُ الْفَرَجِ»

بالاترین و برترین عبادت ها، انتظار فرج است.

در صفحه ی ۲۰۰ کتاب «غیبت نعمانی» حدیثی است
از ابی بصیر که می گوید: روزی حضرت صادق علیه السلام
فرمودند:

آیا بشما اطلاع دهم از چیزی که خداوند هیچ عملی را
نمی پذیرد مگر بخاطر آن؟
گفتم: آری

فرمود: گواهی به اینکه نیست معبودی جز الله، و اینکه
محمد (ص) بنده و فرستاده ی اوست، و اقرار بآنچه خدا فرمان
داده، و ولایت و محبت ما خاندان، و بیزاری از دشمنان ما
(ائمه ی اطهار) و تسلیم در پیشگاه آنان، و تقوی و کوشش و
آرامش روح و «انتظار قائم» علیه السلام.
سپس فرمود: برای ما، دولت و حکومتی است که هر
زمان خدا اراده کند، فرا رساند.

آنگاه فرمود:

هر که دوست دارد از یاران حضرت قائم علیه السلام
باشد، باید در «انتظار» باشد و براساس تقوی و خلق پسندیده رفتار
کند، او «منتظر» است که اگر با این حال، از دنیا برود و قیام

قائم، بعد از وفات او باشد، پاداش یاران آنحضرت را خواهد داشت، پس بکوشید و «انتظار» کشید، گوارا باد بر شما ای گروه در رحمت غنوده.

آیا حقیقت انتظار چیست که چنین ارزشی دارد؟ آیا منتظر واقعی کیست که دارای این مقام والا و پر فضیلت است؟ پیرامون انتظار و منتظر، سخن بسیار رفته، مقالات فراوانی برشته‌ی تحریر درآمده، اشعار زیادی سروده شده، ولی آیا روح انتظار چیست؟

باید خود را از محدوده‌ی الفاظ، رها کنیم، عبارات و سخن پردازیه‌ها را بریزیم، حقیقت انتظار را بجوئیم و حالت شخص منتظر را دریابیم.

ساعت ۸ بعد از ظهر، با یکی از دوستان، در نقطه‌ی معینی از خیابان، وعده داشتم، قرار بود به‌مراه هم، بدیدار یکی از اساتید بزرگوار قم برویم، سر ساعت مقرر، در محل حاضر شدم، اما او نیامده بود، پنج دقیقه گذشت، خبری نشد، یک ربع ساعت سپری شد، باز هم نیامد، نگران شدم، منتظر بودم، گاهی قدم می‌زدم، گاهی در پیاده‌رو می‌ایستادم، گاهی کنار جدول خیابان می‌رفتم و گردن می‌کشیدم و تا آخرین نقطه‌ی خیابان، چشم می‌انداختم، شاید پیدا شود، شاید الان برسد، به ثانیه شمار ساعت نگاه می‌کردم، چه می‌توانم کرد؟ راستی انتظار با روح آدمی چه می‌کند؟!



نزدیک نیمه شب بود که او را برای جراحی، به اطاق عمل بردند، من و یکی دیگر از بستگان، پشت در اطاق عمل، بانتظار ایستادیم. هر چه بیشتر می گذشت، انتظار و اضطراب ما شدیدتر می شد، لحظه شماری می کردیم، به درب اطاق عمل چشم دوخته بودیم، هر آن منتظر بودیم که درب گشوده شود و بیمار را از اطاق جراحی، بیرون آورند. نه میل به غذا بود و نه توان استراحت و خواب، وجودمان سراسر انتظار بود و اضطراب، انتظار بود و امید، انتظار بود و انتظار.



شاید برای شما هم نظیر این حوادث، اتفاق افتاده باشد، می توانید بنشینید و آن حالت انتظار شدید را بیاد آورید، می توانید حالت دهها منتظر را در ذهن خود ترسیم کنید، حالت شخصی که عزیزی در سفر دارد، ساعت فرود هواپیما رسیده، اما هنوز خبری نشده، او در سالن فرود گاه، به انتظار ایستاده و لحظه شماری می کند.

حالت پدر و مادری که بیش از یکساعت از تعطیل مدارس گذشته، اما هنوز عزیزشان بخانه برنگشته، آنها در حیاط ایستاده و چشم براه دوخته اند.

حالت غریق را که در میان دریا افتاده، به انتظار رسیدن یک قایق نجات، دست و پا می زند و برای ادامه حیات، به هر طرف می نگرد و با امیدمندی، منتظر یک نجات بخش است.

یک منتظر واقعی، در زمان غیبت حضرت مهدی

علیه السلام، چنان حالتی دارد، لحظه شماری می کند به هر سو می نگرد تا شاید نشانی از یار بیابد، هرگز به وضع موجود، راضی نیست و دل نمی بندد، می داند که عدل جهانی و فرج عمومی، جز بدست بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه، تحقق نمی پذیرد و هیچیک از مکاتب روز و مدعیان حکومت، توان انجام آن وعدهی الهی را که ویژه آنحضرت است ندارند.

شیخ مفید (رحمة الله علیه) در صفحه ی ۷۰۶ کتاب «ارشاد» و مرحوم طبهرسی (قدس سره) در صفحه ی ۴۶۲ کتاب «اعلام الوری» ضمن حدیثی نقل می کنند که فرمود:

«إِنَّ دَوْلَتَنَا أَخَيْرُ الدُّوَلِ وَلَمْ يَبْقِ أَهْلُ بَيْتِ لَهْمٍ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا، لِيَلَا يَقُولُوا إِذَا رَأَوْا سِيرَتَنَا: لَوْ مَلَكْنَا سِرَتَنَا مِثْلَ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ».

سلطنت و حکومت ما، آخرین دولتهاست و هیچ خاندانی که داعیهی حکومت دارند، باقی نمی ماند جز آنکه قبل از ظهور دولت ما، بقدرت میرسند تا زمانی که برنامه و شیوهی سلطنت ما را می بینند، نگویند اگر ما هم به قدرت رسیده بودیم، به روش این دودمان رفتار می کردیم، و اینست معنای سخن الهی که می فرماید: فرجام کار، از آن تقوی پیشه گان است.

در صفحه ی ۱۲۳ کتاب «تاریخ ما بعد الظهور» روایتی از کتاب «غیبت نعمانی» نقل شده که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«مَا يَكُونُ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى لَا يَبْقَى صِنْفٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَقَدْ وَلَّوْا مِنَ النَّاسِ، حَتَّى لَا يَقُولَ قَائِلٌ: إِنَّا لَوَلَيْنَا

لَعَدَلْنَا، ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَالْعَدْلِ»

ظهور حضرت مهدی علیه السلام فرا نمی رسد تا آنکه هیچ گروه از مدعیان اصلاح و حکومت باقی نمانند مگر بر مردم حکمرانی کنند، تا دیگر هیچکس نگوید: اگر ما هم فرمانروائی می کردیم، به حق و عدالت رفتار می نمودیم، سپس حضرت قائم علیه السلام، به عدل و داد، قیام خواهد کرد.

یک منتظر حقیقی، نسبت به وجود مقدس امام عصر علیه السلام و ظهور آنحضرت، همچون خورشید درخشنده ی روز، ایمان و اعتقاد دارد و پیوسته، هنگامه ی قیامت را انتظار می کشد.

شیخ صدوق در صفحه ی ۳۴۷ کتاب «کمال الدین» حدیث مفصلی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده که قسمتی از آن، چنین است:

مفضل بن عمر جعفی که پس از شنیدن گزارشهایی در باره ی وضع اجتماعی زمان قبل از ظهور حضرت مهدی علیه السلام، اشک در دیدگانش حلقه زده و می گریست، گفت:
امام صادق علیه السلام پرسیدند:

مایکیک؟

چرا گریه می کنی؟

عرض کردم: چگونه اشک نریزم در حالیکه شما میفرمائید (قبل از ظهور) دوازده پرچم اشتباه برانگیز و تحیرزا، افراشته می گردد که از یکدیگر بازشناخته نمی شوند. پس ما در آن روزگار چه کنیم؟

آنگاه امام صادق علیه السلام، به شعاع خورشید که از ایوان به داخل اطاق تابیده بود، نگریسته و فرمودند: آیا این نور آفتاب را می بینی؟

عرض کردم: آری

فرمودند: وَاللَّهِ لَا فَرْنَا أَبْتِنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ

بخدا سوگند، امر ما از این آفتاب هم روشن تر است.

یک منتظرشيفته، میداند که مسئله ی ظهور حضرت

بقية الله الاعظم علیه السلام، ناگهانی است و انقلاب مقدس

آنحضرت، هر آن ممکن است فرا رسد

خود آنحضرت در نامه ئی که به شیخ مفید (رحمة اله

علیه) نوشتند، فرمودند:

«فَإِنَّ أَمْرًا بَغْتَةً فَجَاءَ»

بحقیقت که ظهور ما، ناگهانی و آنی فرا رسد.

(احتجاج طبرسی جلد دوم صفحه ی ۳۲۴)

در صفحه ی ۳۰ کتاب «منتخب الاثر» در روایتی که

امام مجتبی علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

نقل فرموده، وقتی از زمان قیام قائم اهل بیت (ع) از آنحضرت

می پرسد، رسول خدا میفرمایند:

«إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لِإِيَاءِ

تِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً»

مسئله ی قیام حضرت قائم علیه السلام، همانند قیامت است

که بطور ناگهانی، آسمانها و زمین را در برمی گیرد، ظهور

آنحضرت، فرا نخواهد رسید مگر آنی و ناگهانی.

یک منتظر دل‌باخته، که مسئله‌ی ظهور را بدانگونه ناگهانی میداند، لحظه به لحظه، چشم به راه است و هر صبح و شام در انتظار قیام.

شیخ صدوق، (رحمة الله علیه) در صفحه‌ی ۳۳۷ کتاب «کمال الدین» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

«فَتَوَقَّعُوا الْفَرَجَ صَبَاحًا وَمَسَاءً»

هر صبح و شب، در انتظار ظهور و گشایش باشید. در جلد دوم کتاب «مکیال المکارم» صفحه‌ی ۱۵۷، از حضرت صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

«وَتَوَقَّعْ أَمْرًا حَبِيبًا لَيْلًا وَنَهَارًا»

هر شب و روز، منتظر فرا رسیدن فرج و دیدار صاحب الزمان علیه السلام باش.

اینگونه تعبیرها، که هر صبح و شام، چشم براه باش، یعنی منتظر شیفته، پیوسته در انتظار دیدار مولای خویش است و همه ساعات و لحظاته‌ش، با یاد او و انتظار ظهور او سپری می‌گردد.

اینک نیک بنگرید و بیاندیشید، منتظر محب و هجران کشیده‌ئی که:

۱- وجود مقدس امام دوازدهم، حضرت مهدی علیه السلام، در نظرش همچون خورشید تابان، روشن و مسلّم است.

۲- حضرتش را در زندان غیبت، محزون می‌بیند و

جهان پرستم را در تب و تاب.

۳- اصلاح امر و تحقق ظهور مولی را در زمانی بیش از یکشب، نمی داند.

۴- از همه ی مکاتب دنیا، مأیوس است و تمام مدعیان عدل جهانی را، از ریشه کن ساختن ظلم جهانی و اجرای وعده ی الهی که سرشار شدن عالم از عدل و داد است، ناتوان می داند.

۵- هرگز به وضع موجود راضی نبوده و پیوسته در انتظار یک تحول جهانی است.

۶- زمان تحقق ظهور و ملاقات مولایش، ناگهانی است و هر لحظه، منتظر وصال محبوب و دیدار یار منتظر است. چه حالی دارد و چگونه خود را ساخته، به پاکی ها گرائیده، از سیئات اخلاقی رسته، به دعا و نیایش برای قرب ظهور مولایش نشسته و در شوق دیدار عزیز منتظر، میسوزد.

یاد امام

یاد آنحضرت و دعا برای تعجیل در ظهور مقدسش، از عالی ترین عبادات، و مایه ی قرب بخداوند عالم است.

ای شیعیان او، چه اندازه به یاد او هستید؟

شیفتگان مکتبش، آیا چند ساعت یا دقیقه از شبانه روز را با یاد آنحضرت سپری میکنید.

ای مشتاقان ملاقاتش، ای دوستداران زیارتش، ای ارادتمندان بحضرتش، چقدر مراقب هستید که خشنودیش را جلب کنید؟ چه اندازه مواظب هستید که دل آن محبوب را نرنجانید و برخلاف رضایش، قدمی برندارید؟!

آیا نمی خواهید به یادتان باشد و توفیقتان بخشد؟ پس بیشتر به یادش باشید.

آیا نمی خواهید در خانه تنها و نامأنوس و پر وحشت قبر، در نخستین ساعات انتقال از این دنیا، لطف و عنایتش بر شما فرو بارد و از اضطرابها و وحشت های قبرتان، بکاهد؟! پس بیشتر با

او انس گیرید.

یاد آنحضرت، آرام بخش است، نشاط آور است، سازنده و پرورش دهنده است، اصلاحگر و شورآفرین است، وسیله‌ی تقرب بخداوند و توشه‌ی لحظه‌ی پروحشت مرگ است.

اگر صفای روح میخواهید، اگر تزکیه‌ی نفس می‌طلبید، اگر قدرت مبارزه با تمایلات نفسانی و وسوسه‌های شیطانی را جویا هستید، اگر از گناهان و خطاها پشیمان شده و بدنبال وسیله‌ی استغفار می‌گردید، اگر برای قرب به پیشگاه الهی، واسطه‌ی جوئید، اگر بفکر دزمان بیماری‌های روحی و ناهمواری‌های معنوی افتاده‌اید، اگر تعالی روانی و اوج معنوی میخواهید و بالاخره اگر کامیابی دنیا و سعادت آخرت را روی مرز ابدیت، خواستارید...

به یاد آنحضرت باشید، به او روی آورید، دست به دامان امام زمانتان شوید، صبح و ظهر و عصر و شب و نیمه‌شب، در همه حال، بیاد او باشید، از او بخواهید، او را بجوئید، راهش را بیوئید، همه چیز آنجاست، در خانه‌ی اوست، در سایه‌ی حب او، اطاعت از او، کسب خشنودی او و یاد اوست، آیا واقعاً امام زمانت را دوست داری؟

آیا ممکنست کسی محبوبی داشته باشد و به یاد او نباشد؟! آیا میتوان گفت ولی عصر علیه السلام را با تمام وجود، دوست داریم، واسطه‌ی فیضش میدانیم، تنها ملجاء و پناهگاه و وسیله‌ی قرب بخدایش می‌شماریم، ولی کمتر به یاد او هستیم؟! شما در هر مقام و موقعیت اجتماعی که هستید، اگر

میخواهید در تمام شئون زندگی، در همه‌ی مسائل اجتماعی و به ویژه در سازندگی روح انسانی و شکوفائی اندیشه‌ی خود، به موفقیت‌های روزافزون نائل گردید، پیوسته به یاد آنحضرت باشید، پیوندتان را با امام زمانتان محکم کنید، ارتباطی ناگسستی و عمیق با حضرتش برقرار سازید، بسوی او بروید، ما معتقدیم امام داریم، معتقدیم امام زمانمان زنده است، ما را می‌بیند، فکر ما را میداند، به تمام زوایای جسم و جان ما آگاه است، فیض الهی و لطف خداوندی بوسیله‌ی او به ما می‌رسد، او درگاه عنایات پروردگار است، باید این درب را کوبید، باید از این طریق وارد شد، اوست نجاتبخش و راهگشا، «یاد او» ست درمان‌کننده‌ی دردها، پیوند با اوست رمز همه‌ی موفقیت‌ها.

باید در تمام بیست و چهار ساعت به یاد آنحضرت باشیم، با یاد او برخیزیم، با یاد او بنشینیم، با یاد او صبح کنیم، با یاد او روز را به شب آوریم، در هر مجلسی و بهر مناسبتی، سخن از حضرتش برانیم، مردم را با توجه دهیم، یادش را در اجتماع زنده نگهداریم، لا اقل روزی چندبار حضرتش را بخوانیم، به وی درود بفرستیم و عرض سلام و ارادت نمائیم.

دعا و درخواست ظهور

یکی از وظائف مسلم شیعیان در زمان غیبت امام، دعا برای قرب ظهور و درخواست تعجیل در قیام آنحضرت است. نشانه‌ی شیعه‌ی راستین آنست که در هر صبح و شام و با هر نماز و نیاز، دست حاجت به پیشگاه خداوند رثوف می‌برد و از او، ظهور مولایش را درخواست می‌کند.

شیفته‌ی حقیقی امام زمان علیه السلام، در دعا برای ظهور محبوبش، اسیر الفاظ نیست، گرفتار عبارات پردازنی نیست، بلکه از عمق جان دعا می‌کند و با تمام وجود، دیدار امامش را می‌طلبد. تنها زبانش سخن نمی‌گوید، بلکه قلبش در هجران یار می‌سوزد، دلش در فراق محبوب، مضطرب است، دیدگانش در انتظار دیدار، اشکبار است و گردش زبانش در کام، همچون اشکهای غلطاناش برگونه، نشانه‌ی محبت درونی و علاقه‌ی قلبی بسمولا و محبوب است.

در دوران تاریک و طوفان زده‌ی غیبت، تنها کسانی به راه نجات و سعادت رفته‌اند که پیوسته بیاد امام زمان علیه السلام هستند و همواره در فراقش اشک می‌ریزند و برای قرب ظهورش دعا می‌کنند.

حضرت صادق علیه السلام به عبدالله بن سنان فرمودند:

لَا يَنْجُوا مِنْهَا إِلَّا مَنْ دَعَا دُعَاءَ الْغَرِيقِ

در زمان غیبت امام، نجات پیدا نمی‌کند مگر کسیکه همچون شخصی غریق، پیوسته دعا کند.

خلاصه، شیعه‌ی شیفته، بسان انسانی فارغ و بی‌سوز،

نیایش نمی کند، بلکه مانند عاشقی دلباخته، با دلی پرسوز و گداز دعا می کند، او از صمیم قلب، امامش را می طلبد و به تعبیر حضرت صادق علیه السلام، دعایش، دعای غریق است.

آیا می توانید حالت شخص غریق را تصور کنید؟

دریا طوفانی می شود، امواج سهمگین، کشتی را زیر و بالا می کند، ابرها می غرند، باران بشدت می بارد، هوا تاریک می شود، کشتی در میان طوفان و تلاطم شدید آبها، واژگون می گردد، سرنشینان کشتی، وحشتزده و مضطرب، بدریا می ریزند، اقیانوس بی پایان، انسانها را لابلای امواج خروشان می پیچد و بکام مرگ می فرستد.

این انسانی که در دریا گرفتار طوفان شده، کشتی اش شکسته، بدریا افتاده، و در حال غرق شدن است، چگونه برای نجات خویش دعا می کند؟ با چه حالتی خدا را می خواند و به پیشگاهش التماس می کند؟

شیعه‌ی دلباخته، در زمان غیبت، میان موجهای پرخروش حکومت‌های خودکامه، در دل دریای طوفان زده و تاریک اجتماعات، کشتی سعادتش را شکسته می بیند، دل را در فراق امام و مولایش مضطرب و پریشان می یابد، و بدون یک ذره ظاهرسازی و زصمیم قلب فریاد می کشد.

أَيْنَ بَقِيَّةِ اللَّهِ؟

و با اشک و سوز می گوید:

أَيْنَ الْمُنْتَظَرُ لِإِقَامَةِ الْأُمَّتِ وَالْعِوَجِ؟

کجاست مصلحی که انتظار می کشیم انحرافها و

کجی‌ها را راست گردانند؟

أَيْنَ الْمُرْتَجَى لِإِزَالَةِ الْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ؟

کجاست منتقمی که امید داریم ستم و بی‌عدالتی را از

جهان برچینند؟

أَيْنَ مُعِزُّ الْأَوْلِيَاءِ وَمَذِئُ الْأَعْدَاءِ؟

کجاست عزت بخش دوستان و ذلیل کننده‌ی دشمنان؟

أَيْنَ ابْنُ النَّبِيِّ الْمُضْطَّظِي وَابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى وَابْنُ

خَدِيجَةَ الْفَرَاءِ وَابْنُ فَاطِمَةَ الْكُبْرَى؟

و همین دعاها و اشکهاست که شیعیان دلباخته را از

تیرگی‌ها نجات می‌دهد.

امام حسن عسکری علیه السلام به احمد بن اسحاق

فرمودند:

«وَاللَّهِ لَيَغَيِّبَنَّ غَيْبَةً لَا يَنْجُوا فِيهَا مِنَ الْهَلَكَةِ إِلَّا مَنْ تَبَتَّهُ اللَّهُ عَزَّ

وَجَلَّ عَلَى الْقَوْلِ بِأَمَامِيهِ وَوَقْفَهُ لِلدُّعَاءِ بِتَعْجِيلِ فَرَجِهِ»^۱

سوگند بخدا (فرزندم) دارای غیبتی خواهد بود که از

هلاکت و نابودی، رهائی نمی‌یابد مگر کسیکه خداوند، او را بر

اعتقاد بامامت وی استوار ساخته و بر دعا برای تعجیل ظهور

آنحضرت، توفیقش بخشد.

دلباختگان حضرت ولی عصر علیه السلام و شیفتگان

آن حضرت لحظه‌ای از «یاد او» و جستجوی وجود شریفش،

غفلت نمی‌ورزند.

آیا ممکنست کسی شیفته‌ی او باشد و فراموشش کند؟ و

آیا ممکنست دلباخته‌ی جانسوزی، پیوسته به یاد او باشد، به

حضرتش درود و سلام فرستد، اشک شوق و اندوه ببارد، در هجرانش بسوزد، برای ظهورش دعا کند، ولی آنحضرت، او را از یاد ببرد؟ به فریادهای مشتاقانه اش پاسخ نگوید؟!

نه، نه، هرگز، او چشمه‌ی لطف و احسان است، او منبع جود و کرم و بزرگواری است. او ارباب است، مولی و آقا و باب رحمت خداوند است. یکی از دوستان حضرت که پیوسته به «یاد او» بوده، چند روزی از یادش غفلت می‌ورزد، حضرتش پیام می‌فرستد که: فلانی، تو، به یاد ما بودی، تو هم ما را فراموش کردی؟!

اندیشمندان ارزشمند و متفکر عالیقدر شیعه، مرحوم سید بن طاووس رحمه الله علیه، به فرزندش و به همه‌ی خوانندگان پیامش می‌گوید:

بسیاری از مردم، رفتار و گفتارشان با عقایدشان نسبت به امام زمانشان، ناسازگار است.

در عقیده، به آنحضرت گرائیده و ظهورش را باور دارند، اما در سخن و بهنگام عمل، «یاد او» و «انتظار قیامت» را فراموش کرده‌اند.

سپس می‌گوید:

«کسی که به امامت و ظهور آنحضرت معتقد است، اگر

پول یا چیزی از امور مادی و شئون دنیوی اش را از دست دهد خاطرش یکسره بدان متوجه میشود، آسوده نمی‌نشیند، آرام نمی‌گیرد، تمام نیرویش را برای بازیافتن آن بکار می‌اندازد، پیوسته بدنبال پول گمشده و در جستجوی شیئی مادی از دست

رفته می‌گردد، ولی آیا، آیا باندازه‌ئی که جویای آن اشیاء پست و بی ارزش است، برای دیدار محبوبش، مولایش، اربابش، ولی نعمتش، اصلاح‌کننده‌ی جهان و نابودکننده‌ی کفار، جان‌جانان، روح و روان مشتاقان، امام زمان علیه السلام، به تکاپو و جستجو پرداخته است؟!!

پس چگونه مدعی اعتقاد به امامت اوست و در انتظار ظهور؟! چگونه ادعای ولایت و دوستی و دلدادگی او را دارد؟! جستجویی آخر از مهدی کنید

در کجایی مهدی ای محبوب دل

آه که اگر تعبیر آنحضرت نبود، قلم توانای نوشتن و زبان یارای گفتنش را نداشت، وقتی شیفته‌ی دلخسته‌ای به محضر مقدسش شرفیاب می‌شود، به پایش می‌افتد، ناله می‌زند و اشک می‌ریزد، حضرتش می‌پرسند: چرا گریه می‌کنی؟ پس از مکالماتی، از هجران او، طول غیبت او، وضع شیعیان او حرف می‌زند، حضرتش می‌فرمایند: «اشک نریز، هنوز شیعیان ما، ما را نخواسته‌اند که بفریادشان رسیم و بسویشان رویم، باندازه‌ی نصف لیوان آب، که تشنه‌ای بی‌قرار بدنبال آنست در جستجوی ما و به یاد ما نیستند».

آری، باید تشنه شد، باید تشنگی را حس کرد، باید بدنبال آب رفت، باید درک کرد که تنها اوست سیراب‌کننده‌ی تشنگان، بقیه همه سراب‌اند و بی‌محتوی، اوست تنها درمان‌کننده، اوست تنها نجات‌دهنده، و «یاد او» ست گره‌گشای تمام مشکلات و راز همه‌ی موفقیت‌ها.

باید به «یاد او» بود و پیوسته به محضرش، عرض سلام و ارادت نمود.

چه روحبخش و سازنده و پراوج است آنچه را خود بما آموخته و فرموده: هرگاه خواستید بوسیله‌ی ما به سوی خدا توجه کنید و به ما درود فرستید، چنین گوئید:

سَلَامٌ عَلٰی آلِ یَس

سلام و درود ما بر خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا دَاعِيَ اللَّهِ وَرَبَّانِي آيَاتِهِ

سلام ما به شما ای دعوت کننده‌ی بسوی خدا، ای مربی

آیات الهی و پرورش دهنده‌ی انسانها و جهانها.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا بَابَ اللَّهِ وَدِيَانَ دِينِهِ.

سلام ما به شما ای درگاه (لطف و رحمت) خدا و پاسدار

دین او.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا خَلِيفَةَ اللَّهِ وَنَاصِرَ حَقِّهِ

سلام، بشما ای جانشین خدا و یاور دین او.

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَدَلِيلَ إِرَادَتِهِ

سلام ما بشما ای حجت خداوندی و ای راهنما و کانون

اراده‌ی الهی

السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا تَالِيَّ كِتَابِ اللَّهِ وَتَرْجُمَانِهِ

سلام ما بشما ای قرائتگر کتاب خدا و بیانگر حقایق

راستین آن.

السَّلَامُ عَلَیْكَ فِي آنَاءِ لَيْلِكَ وَأَطْرَافِ نَهَارِكَ

سلام ما بشما در طول شبها و ساعات روزهایت.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ

سلام ما بشما ای باقی نگاهداشته شده‌ی خدا در زمین

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مِيثَاقَ اللَّهِ الَّذِي أَخَذَهُ وَوَكَّدَهُ

سلام ما بشما ای پیمان خدا (که مقام امامت را در

غیبت و ظهور) از مردم عهد گرفته و تاکید نموده است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَعْدَ اللَّهِ الَّذِي ضَمِنَهُ

سلام ما بشما ای وعده‌ی خدا که از سوی او تضمین

شده‌ای.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الْمَنْصُوبُ وَالْعِلْمُ الْمَضْبُوبُ وَ

الْفَوْثُ وَالرَّحْمَةُ الْوَاسِعَةُ وَعُدَا غَيْرَ مَكْدُوبٍ.

سلام ما بشما، ای پرچم افراشته‌ی عدل خدا و دانش و

حکمت الهی بر خلق، ای پناهگاه توده‌ها وای لطف و رحمت

واسعه‌ی خدا بر جهانیان، که (وجودواهدافت) راستین و تخلف

ناپذیر است.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ

سلام ما بشما، هنگامی که برمی‌خیزی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ

سلام ما بشما، هنگامی که می‌نشینی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَتُبَيِّنُ

سلام ما بشما، زمانی که (کتاب خدا را) میخوانی و بیان

میکنی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصَلِّي وَتَقُتُّ

سلام ما بشما، وقتی در نمازی و هنگامی که قنوت
میخوانی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَرْكَعُ وَتَسْجُدُ

سلام ما بشما، زمان رکوع و هنگام سجدهات.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُهَلِّلُ وَتُكَبِّرُ

سلام ما بشما، وقتی به تسبیح و تکبیر خدا مشغولی.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَحْمَدُ وَتَسْتَغْفِرُ

سلام ما بشما، زمانی که لب به ستایش خدا و استغفار

گشوده‌ای.

السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تُصْبِحُ وَتُمْسِي

سلام ما بشما، وقتی صبح میکنی و هنگامی که روزت

را شب می‌آوری.

السَّلَامُ عَلَيْكَ فِي اللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّى

سلام ما بشما در شب که به تیره‌گی میرود و در روز که

به روشنی میگراید.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْإِمَامُ الْمَأْمُونُ

درود ما بشما، ای پیشوای آسیب‌ناپذیر

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُقَدَّمُ الْمَأْمُونُ

درود ما بشما، که برتر از همه و آرزوی دل‌های مردمی

السَّلَامُ عَلَيْكَ بِجَوَامِعِ السَّلَامِ

درود ما بشما، سلام گرم ما بشما، همه‌ی درودهایمان

همه‌ی سلامهایمان، یکجا نثار شما باد.

أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنِّي أَشْهَدُ أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ

شما را گواه میگیرم ای مولای من، که همانا من شهادت میدهم که هیچ خدائی جز خدای یکتا و بی همتا نیست.

وَ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ لَا حَبِيبَ إِلَّا هُوَ وَأَهْلُهُ

و گواهی میدهم که البته حضرت محمد (ص) بنده خالص خدا و رسول گرامی اوست و دوست و حبیبی غیر از او و اهل بیتش خدا را نیست (کسی بمرتبه آنها محبوب خدا در خلق اولین و آخرین نخواهد بود).

وَ أَشْهَدُكَ يَا مَوْلَايَ أَنَّ عَلِيًّا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ حُجَّتُهُ وَالْحُسَيْنَ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَجَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ حُجَّتُهُ وَمُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ حُجَّتُهُ وَعَلِيَّ بْنَ مُوسَى حُجَّتُهُ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ وَالْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ حُجَّتُهُ.

و باز ای مولای من، تو را گواه میگیرم که بعقیده قلبی من علی امیرالمؤمنین ع حجت خداست و فرزندش حسن ع حجت خداست و حسین ع حجت خداست و علی بن الحسین ع حجت خداست و محمد بن علی ع حجت خداست و جعفر بن محمد ع حجت خداست و موسی بن جعفر ع حجت خداست و علی بن موسی ع حجت خداست و محمد بن علی ع حجت خداست و علی بن محمد ع حجت خداست و حسن بن علی ع حجت خداست.

وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ أَنْتُمْ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ

و گواهی میدهم که شما، ای امام عصر، حجت خدائی، شما اول هستید و آخر.

وَأَنَّ رَجَعْتَكُمْ حَقٌّ لَا رَيْبَ فِيهَا يَوْمَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ
تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيْمَانِهَا خَيْرًا.

بدرستی که رجعت شما حق است و شکی در آن نیست،
در روزیکه هیچکس را ایمانش نفع نمیرساند، اگر قبلاً ایمان
نیاورده و یا در ایمانش کسب خیر نکرده باشد.

وَأَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ

بدرستی که مرگ حق است.

وَأَنَّ نَاكِرًا وَنَكِيرًا حَقٌّ

و نکیر و منکر حق است.

وَأَشْهَادًا التَّشْرِيْحُ حَقٌّ

و شهادت میدهم که نشر، در هنگامه رستاخیز حق است.

وَالْبَعْثَ حَقٌّ

و برانگیخته شدن نیز حق است.

وَأَنَّ الصِّرَاطَ حَقٌّ وَالْمِرْصَادَ حَقٌّ

و بدرستی که صراط حق است، مرصاد حق است.

وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَالْحَشْرَ حَقٌّ

میزان حق است، حشر حق است.

وَالْحِسَابَ حَقٌّ

حساب حق است.

وَالْجَنَّةَ وَالتَّارَ حَقٌّ

بهشت و دوزخ حق است.

وَالْوَعْدَ وَالْوَعِيدَ بِهِمَا حَقٌّ

و عده نعیم الهی و وعید قهر و عذابش حق است.

يَا مُؤَلَّي

ای مولای من.

شَقِيَّ مَنْ خَالَفَكُمْ وَسَعِدَ مَنْ أَطَاعَكُمْ

بدبخت است آنکس که با شما خاندان نبوت، مخالفت کند و سعادت‌مند و خوشبخت است آنکه از شما اطاعت کند.

فَأَشْهَدُ عَلَىٰ مَا أَشْهَدُكَ عَلَيْهِ

پس ای مولای من، گواه باش بر آنچه شما را بر آن بگواهی گرفتم.

وَ أَنَا وَلِيُّ لَكَ بَرِّئٌ مِّنْ عَدُوِّكَ

و من دوست شما و بیزار از دشمنان شمایم.

فَالْحَقُّ مَا رَضَيْتُمُوهُ وَالْبَاطِلُ مَا اسَخَطْتُمُوهُ

حق آنست که شما از آن راضی و خشنود هستید و باطل آنست که شما از آن خشمگین باشید.

وَ الْمَعْرُوفُ مَا أَمَرْتُمْ بِهِ وَ الْمُنْكَرُ مَا نَهَيْتُمْ عَنْهُ

معروف آنست که شما به آن امر کنید و منکر آنست که شما از آن نهی کنید.

فَنَفْسِي مُؤَمَّنَةٌ بِاللَّهِ وَ خَدُّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِرَسُولِهِ وَ بِأَمِيرِ

الْمُؤْمِنِينَ وَ بِكُمْ يَا مُؤَلَّي أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ

من بخدای بی شریک ایمان دارم و به رسولش و به امیر المومنین ع و به همه شما، ائمه هدی، ای مولای من، به اولیانتان امیرالمومنین ع و آخرین شما، ای امام عصر گرویده‌ام.

وَ نُصْرَتِي مُعَدَّةٌ لَّكُمْ

و نصرت و یاریم برای شما مهیاست.

وَمَوَدَّتِي خَالِصَةً لَّكُمْ

و دوستیم برای شما خالص است.

امین، امین.

خدایا بشنودعاهایم را و مستجاب فرما.

یکی از وظائف شیعه خواندن این دعا است:

اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِكَ

خداوندا خودت را به من بشناسان

فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسِكَ لَمْ اَعْرِفْ رَسُوْلَكَ

زیرا اگر تو خود را به من شناسانی من پیامبرت را نخواهم

شناخت

اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُوْلَكَ

خداوندا پیامبرت را به من بشناسان

فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُوْلَكَ لَمْ اَعْرِفْ حُجَّتَكَ

زیرا اگر تو پیامبرت را به من شناسانی من حجت تو را

نخواهم شناخت

اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ

خداوندا حجت خود را به من بشناسان

فَاِنَّكَ اِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِيْنِي

زیرا اگر تو حجت خود را به من شناسانی در دینم گمراه

خواهم شد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	بخش اول
۲۶	شهادت امام هادی (علیه السلام)
۲۹	ولادت حضرت مهدی (علیه السلام)
۳۵	شهادت حضرت عسکری (علیه السلام)
۴۵	غیبت طولانی
۵۱	نمایندگان امام زمان (علیه السلام) در دوران غیبت طولانی
۵۳	فایده امام (علیه السلام) در دوران غیبت
۶۱	بخش دوم
۶۷	انتظار و منتظر
۷۶	یاد امام (علیه السلام)
۷۹	دعا و درخواست ظهور